بحیثیة عروض احوال مذکوره مطلقا وانچه بعضی از محققین نوشته اند موضوع این علم ابنیه نیست بلکه احوال
ابنیه که عارض شود ابنیه را بحسب اعراض انتهی عجیب است زیرا چه برین تقدیر لازم می آید که از احوال
احوال ابنیه بحث کرده شود و از لیس فلیس و غرض ازین علم صیانت ذهن است از خطای لفظی در کلمات
عرب از جهت اعراب و بنا بلکه از راه اصل و بنای کلمه و تفصیل این مقامات مناسب این مقام نیست و هر گاه
دانستی این امور را پس بدانکه آغاز کرد مصنف رحمه الله کتاب خود را بقول خود بسم الله الرحمن الرحیم یعنی
شروع میکنم یا شروع کردم من تصنیف کتاب را باستعانت نام الله که رحمن است یعنی رحم کننده
بر مومن و کافر در دنیا برزق و صحت و غیره رحیم است یعنی رحمت کننده بر مسلمانان در آخرت سوال بسم الله
الرحمن الرحیم چیست جواب آیتی است از قرآن مجید که نازل شده است برای فصل میان دو سوره سوال
مصنف آغاز کتاب خود به بسم الله الرحمن الرحیم چرا کرد جواب برای متابعت حدیث نبوی صلی الله علیه
علی آله وسلم کل امر ذی بال لا یبدء فیه ببسم الله فهو ابتر یعنی هر امر صاحب شان که ابتدا کرده نشود در ان بنام خدا
پس آن امر ابتر یعنی دم بریده و ناتوان است سوال بسم الله هم امر ذی بال است پس لازم آمد که بسم الله هم
ببسم الله شروع سازیم و هم و این تسلسل محال است جواب از حدیث نبوی بسم الله مستثنی است بدلالة
عقل سوال اصل بسم چیست جواب اصلش باسم بود و همزه وصل را بجهت کثرت استعمال در کتابت هم حذف کردند
بسم شد و حرف با را برای دلالت بر الف محذوف مطول و دراز می نویسند سوال در آیه بسم الله مجریها و مرسیها
همزه وصل را چرا حذف کردند جواب بجای کشش این کلمه را میگویند پس کثرت استعمال متحقق شد سوال
در آیه انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم چرا همزه وصل را حذف کردند جواب این مثال بیان است
که کثیر الاستعمال است سوال در اقرا باسم ربک چرا الف را در کتابت حذف کردند جواب بسبب قلت استعمال
آن سوال حرف با از مبنیات است و اصل در بنا سکون است و حرکت پس چرا بنا آنها حرف واحد است سکون [illegible]
زیرا چه ابتدا بالساکن ممتنع است پس لا بد حرکت داده شود و منجمله حرکات فتحه اخف است سکون خفت [illegible]
که با مفتوح میشد کسره چرا گردید جواب اصل سکون است پس عوض حرکت است کسره هم عدیم الوجود [illegible]
فعل و اسم منصرف پس بین مناسبت با کسره [illegible] سوال اصل لفظ الله چیست جواب [illegible]
[illegible] همزه را مع حرکت حذف کردند بخلاف قیاس عوض همزه الف و لام را آوردند [illegible] الاه تمام
[illegible] علم ذات واجب تعالی گردید اگر کلمه یا [illegible]

الف و لام درین هنگام محض عوض همزه است و تعریف ندائی غنی کرد از تعریف الف و لام و در حال غیر ندا هم

معنی تعریف بالکلیه مرتفع نشد بند اهند الوصل ح انده شود چون بالله بعضی بیان اند که اصلش لاه است که

مصدر است بمعنی احتجاب و ارتفاع و اطلاقش بر باری تعالی باعتبار اخذ بمعنی اسم فاعل است ای مرتفع

و محتجب از ادراک ابصار پس الف و لام آورده لام را در لام ادغام کردند الله شد و نزد بعضی اصلش لاها

و این لفظ سریانی است چون معرب کردند الف اخیر را حذف کردند لاه شد پس الف لام آورده لام را در لام

ادغام کردند الله شد و نزد بعضی بالحاظ اصل لفظ الله موضوع است برای ذات واجب مشخص مستجمع جمیع

صفات کمال است سوال مصنف بجای بسم الله بالله چرا نگفت جواب اول برای موافقت مصحف مجید

جواب دوم لفظ بالله متعارف در قسم است و اینجا مقصود تیمن است نه قسم پس برای فرق میان تیمن

و قسم بسم الله گفت و بالله نگفت سوال رحمن و رحیم کدام لفظ است جواب رحمن صفت مشبهه است بر وزن

فعلان و رحیم اسم فاعل است بمعنی برای مبالغه نزد سیبویه و زجاج لیکن نزد بعضی هر دو صفت مشبهه بمعنی ... برای مبالغه

دو شتاوند سوال رحمن رحیم از کدام چیز مشتق اند جواب از رحم سوال رحم متعدی است و صفت مشبهه از

لازم مشتق میشود جواب فعل متعدی اگاهی لازم میکنند نقل میکنند بسوی فعل بضم العین پس صفت مشبهه از و

مشتق می کنند سوال لفظ الله بر رحمن رحیم چرا مقدم کرد جواب زیرا که لفظ الله علم ذات است و

رحمن رحیم صفات و علم ذات مقدم است بر اسم صفات سوال رحمن را بر رحیم چرا مقدم کرد جواب اول

زیرا که رحمن عام است و رحیم خاص چنانچه سابق از معنی ... یافته گردید و عام مقدم است بر خاص سوال

بعد ذکر عام خاص را چرا ذکر کرد جواب تا دلالت کند فضیلت مومنان جواب دوم رحمن مثل علم

که اطلاقش بر غیر او تعالی روا نیست بخلاف رحیم که اطلاقش بر غیر او تعالی هم واقع شده است چنانچه در قرآن مجید

در صفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع است بالمومنین رؤف رحیم و علم مقدم است بر غیر آن الحمد لله رب العالمین

حمد و ثنا ثابت است مر الله را که پرورش کننده انواع عالم است سوال ابتدا بتسمیه و حمد را چرا ذکر کرده جواب

برای متابعت کلام مجید سوال حمدت الله یا احمد الله چرا نگفت جواب برای قصد دوام و ثبات که جمله اسمیه

دال است بر آن و فعلیه دال است بر تجدد و حدوث سوال الله الحمد چرا نگفت جواب برعایت مقام چه مقام

حمد مقتضی تقدیم حمد است اگرچه ذکر الله اهم است نزد دیگران سوال تعریف حمد چیست جواب

ثنا کردن بزبان بفعل اختیاری ... نعمت باشد یا غیر آن این تعریف حمد لغوی و اما حمد اصطلاحی پس آن

شکر لغوی ست یعنی فعلیکه منبی باشد بر تعظیم منعم بسبب انعام او از زبان باشد یا جنان یا جوارح و شکر
اصطلاحی عبارت ست از متوجه ساختن جمیع اعضا بسوی چیزیکه برای انجاح او مخلوق شده اند **سوال**
الف و لام چند قسم دارد **جواب** دو قسم زائد و غیر زائد و انچه غیر زائد ست دو قسم ست اول اسمی
بمعنی الذی که بر اسم فاعل و اسم مفعول می آید و دخولش بر مضارع در شعر نیز جائز ست دوم
حرفی و انچه حرفی ست او را چار قسم ست یکی الف لام عهد خارجی که اشاره باشد بفردی از افراد
مدخول او که معین باشد در خارج و معلوم باشد میان متکلم و مخاطب دوم الف لام عهد ذهنی که اشاره
باشد بفردی از افراد مدخول او که معین باشد در ذهن نه در خارج سوم الف استغراق که اشاره باشد بجمیع
افراد مدخول او چهارم الف لام جنس که اشاره باشد بنفس ماهیت مدخول بی لحاظ افراد این ست انچه مشهور ست
و تحقیق را مقام دیگر ست **سوال** در کلام متن ازین چار قسم لام کدام قسم ست **جواب** لام استغراق
ای جمیع افراد حمد و لام جنس نیز مستقیم ست ای جنس حمد و لام عهد خارجی هم می تواند که اشاره خواهد
بفردی معین از افراد حمد که آن محبوب و مرضی او تعالی ست **سوال** معنی ثابت از کجا گرفته شد
**جواب** لفظ ثابت متعلق بود لله لفظ الحمد مقدر ست **سوال** الحمد للرحمن یا للرحیم نگفت
**جواب** تا اختصاص استحقاق او تعالی بحمد مقید بصفات متوهم نشود **سوال** رب کدام لفظ
ست **جواب** صفت مشبهه یا مصدر ست پس اطلاقش درین هنگام بر او تعالی بطرز مبالغه ست
**سوال** عالم چه معنی دارد **جواب** عالم بفتح لام در اصل لغت بمعنی چیزی که دانسته شود بسبب او
چیز دیگر بعد از ان غلبه داده شد اطلاق او بر انچه ما سوای ذات الهی صفات اوست که از و دانسته
میشود ذات او تعالی **سوال** جمع عالم بیا و نون جائز نیست زیرا چه درین جمع شرط ست که
مفردش از ذوی العقول باشد و عالم غیر ذوی العقول هم داخل اند **جواب** جمع او بیا و نون باعتبار
غلبه دادن افراد عالم که ذوی العقول اند چون جن و انسان بر غیر ذوی العقول **سوال** هرگاه عالم
عبارت ست از ما سوای ذات الهی و صفات او پس جمع چرا آوردند **جواب** جمع آن باعتبار انست
که جنس خاص را هم عالم می گفتند چنانچه عالم جن و انس و غیر آن پس برای شمول اجناس گردید
و هرگاه از قول مصنف الحمد لله معلوم شد که او تعالی فیضان خیرات [illegible]
[illegible] ست [illegible] استمداد بقول خود و ایاک نستعین [illegible]

محذوفست ای نیکی آخرت و قیامت ثابت ست برای متقین یعنی پرہیزگاران نہ برای سائر عالمیان
**سوال** متقین کدام لفظ ست **جواب** صیغہ جمع مذکر بحث اسم فاعل کہ در اصل موتقیین
از باب افتعال ست واو و تا بہم آمدند واو را تا کردہ در تا ادغام کردند و کسرہ بر یا دشوار داشتہ
ساکن کردند باجتماع ساکنین یای اول حذف شد متقین گردید و چون او تعالی شانہ در نہایت
تقدیس و ما در غایت تدنس پس بفقدان مناسبت فیضان از فیض مطلق دشوار است لاجرم
حاجت افتاد بواسطہ کہ ہم تقدس دارد و ہم طبع بشریت کہ رابطہ فیض باشد و آن ذات پاک محمدی
ست پس بعد تحمید او تعالی صلوۃ فرستادن برچنین ذات مقدس از اہم امور ست لہذا مصنف
علیہ الرحمہ فرمودہ و الصلوۃ علی رسولہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین لفظ نازلۃ بعد لفظ الصلوۃ مقدر
ست ای رحمت کاملہ نازل باد بر رسول او تعالی کہ نام پاک ایشان محمد ست و بر آل ایشان و اصحاب
ایشان ہمگنان بدانکہ صلوۃ در اصل لغت بمعنی دعا ست و ہر گاہ کہ منسوب شود بسوی او تعالی
مراد از ان رحمت و تفضل و احسان میباشد و ہرگاہ کہ منسوب با ملائکہ باشد مراد از آن استغفار و ہرگاہ
کہ منسوب باشد بمومنان مراد از ان دعا گرفتہ میشود و الف لفظ صلوۃ بدل ست از واو پس حق رسم خط
آن بود کہ بالف مکتوب شود بواو نوشتہ ما لکن برای تفخیم بواو می‌نویسند کہ وقت تفخیم الف مائل بسوی واو میشود رسول
بر وزن فعول بمعنی مفعول ای مرسل او کسیکہ مامور باشد بہ تبلیغ احکام الٰہی کتابی و دینی ہم او را عطا
گردیدہ باشد و نبی آنکہ مامور باشد بتبلیغ احکام الٰہی عام ست از انکہ کتابی برو نازل شدہ باشد
یا تابع کتاب رسول سابق باشد تحقیق نبی و رسول در بعضی مؤلفات از مصنفات حضرت والد ماجد اعظم اطال اللہ
باید جست و چون نبی علیہ الصلوات اللہ علیہ صاحب کتاب بودند لہذا مصنف رحمہ اللہ لفظ رسول را
اختیار کرد و آل نزد بعضے اصلش اہل ست بدلیل تصغیرش کہ اُہیل ست و نزد بعضی اصلش اول ست
بدلیل تصغیرش کہ اُویل ست و استعمال اہل اعم ست و اما آل پس مخصوص ست بصاحب قدر و رتبہ
دینی باشد یا دنیوی پس آل فرعون گفتن روا ست آل کناس گفتن درست نیست مراد از آل
یا اہل قرابت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا عترت و اولاد او یا ہر مومن متقی یا بنو ہاشم و اصحاب جمع
صاحب یا صحب بتخفیف صاحب بمعنی یار و صحابی کسیکہ صحبت داشتہ باشد بآن سرور صلی اللہ علیہ
وسلم با ایمان اگرچہ یکساعت باشد و با ایمان مردہ باشد و نزد بعضے صحبت شش ماہ معتبر ست

و نزد بعضی روایت حدیث هم شرط ست و تفصیل این درین مقام وسیع میخواهد بدان امر از دانستن ست و خطابی
عام مر هر مخاطب را و غرض ازین خطاب هوشیار کردن ست تا بیدار شده بداند آنچه را گفته میشود
اسعدک الله تعالی فی الدارین ای یاری کند ترا الله تعالی در هر دو جهان و در ابتدا دعا بعد بدان اشعار
ست بسوی شفقت مصنف بر متعلمان سوال بجای بدان بشنو چرا نگفت جواب این تعلق بدل است و شنو
بگوش و فعل دل قوی میباشد از فعل گوش سوال بجای بدان بخوان چرا نگفت جواب زیرا چه مقصود علم و دریافت ست
خواندن و قرائت سوال با ورکن یا بشناس چرا نگفت جواب برای اختصار که بدان از ینها بلفظ اخصر ست سوال بجای
بدان اعلم چرا نگفت که مناسب با قبل و مابعد میشد جواب تا از عنوان شروع بعد حمد و نعت معلوم شود
که کتاب بزبان فارسی ست سوال جمله دعائیه یعنی اسعدک الخ را بلغت عربی چرا آورد
جواب زیرا چه زبان عربی پسندترین زبانها ست نزد پروردگار تعالی پس دعا درین زبان زود
بدرجه اجابت خواهد رسید سوال اسعد فعل ماضی ست بمعنی مستقبل چرا گرفته شد جواب ماضی که
در محل دعا افتد معنی مستقبل ازو گرفته میشود چه غرض از دعا تحصیل امریست آینده سوال
یسعد که فعل مستقبل ست چرا نگفت جواب برای تفاؤل که تعبیر ماضی دلالت می کند بر آنکه اجابت دعا
و اسعاد واقع گردید و قول بعضی که در اسعد اختصار ست بظاهر است لیکن اگر اختصار اسعد
بنظر اصلش که یا سعد ست مراد گرفته شود سوال فی الدارین گفت فی الکونین چرا نگفت جواب
فی الکونین عام ست دنیا و آخرت و زمین و آسمان را و درینجا مراد خاص ست یعنی دنیا و آخرت که محل افعال
متصرفه بر سه گونه ست سوال افعال بفتح همزه کدام لفظ ست جواب جمع فعل ست بکسر فا
سوال فعل چیست جواب فعل لفظیست موضوع برای معنی که دلالت کند بر معنی با اقتران
بیکی از سه زمانه آینده و گذشته و حال سوال متصرفه کدام لفظ ست جواب صیغه اسم فاعل
از تصرف بمعنی برگردیدن کذا فی منتهی الارب و آنکه بعضی فرموده اند که بفتح را اسم مفعول ست از
تصرف بمعنی گردانیدن از حالی بحالی انتهی ندانم که از لغتی سندش یافته اند یا از دل خود تراشیده اند
سوال افعال متصرفه در اصطلاح کرا می گویند جواب آنکه از مصدر وی صیغه های ماضی و مضارع
و امر و نهی بر آیند سوال مصدر چیست جواب هر لفظیکه دلالت کند و معنا بر معنی مستقبل بدون
اقتران بیکی از ازمنه ثلاثه او را اسم گویند پس اگر از چیزی بر آورده نشده و از و صیغها بر آید

چون لم یضرب ای نزد آن یکے و در زمانه گذشته پس تعریف ماضی بر مضارع صادق می آید جواب
دلالتش بر زمانه گذشته بسبب عارضه دخول کلمه لم ست نه باعتبار اصل وضع و مراد از تعلق بزمانه گذشته
که در تعریف ماضی معتبر ست تعلق وضعی ست سوال تعریف ماضی بر لیس و نعم و بئس و مثال آنها
صادق نمی آید چه زمانه ماضی از ینها مفهوم نیست جواب خالی شدن اینها از زمانه ماضی بعارضی ست
و در اصل وضع مقترن بآن بودند سوال اینچنین افعال را ماضی چرا نامیدند جواب زیرا چه ماضی اسم فاعل
ست از مضی بمعنی گذشتن و درین فعل هم زمانه گذشته ماخوذ ست پس مناسبت متحقق گردید و هرگاه که
فارغ شد مصنف از تعریف فعل ماضی عنان عزیمت را به بیان حکم او متوجه ساخت و گفت و آخره ای لام
کلمه فعل ماضی مبنی ای بنا کرده شده باشد بر فتحه ای بدخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود سوال مبنی
کدام لفظ ست جواب صیغه اسم مفعول ست و اصلش مبنوی بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند و اول اینها
ساکن بود واو را یا کرده و یا را در یا ادغام کرده ماقبل آنرا کسره دادند مبنی شد سوال مبنی در اصطلاح کرا
میگویند جواب لفظیکه آخر او بدخول عوامل مختلفه در عمل متغیر نشود و معرب ضد آن چنانچه گفته اند
شعر مبنی آن باشد که ماند بر قرار معرب آن باشد که گردد بار بار سوال فعل ماضی مبنی چرا ست
جواب اول بسبب عدم تحقق معانی موجبه اعراب سوال معانی موجبه اعراب کدام اند جواب
فاعلیه و مفعولیه و اضافت جواب دوم بنا در فعل اصل ست و در اصل حاجت استفسار علت نیست
صرح به الرضی سوال فعل ماضی مبنی بر حرکت چرا شد با آنکه اصل در بنا سکون ست جواب بسبب مشابهت
مشابهت با اسم فاعل و اسم مفعول در وقوع اینها صفة نکره چون مررت برجل قام چنانچه گفته میشود مررت
برجل قائم سوال مشابهت با اسم چرا فعل را از اصل بنا خارج کرده جواب هرگاه اسم معرب ست باعتبار اصل
پس مشابهت با معرب بنای ماضی را ضعیف کرد و لهذا از اصل بنا خارج شد سوال اصل در بنا سکون چرا ست
جواب زیرا چه بنا ضد اعراب ست و اصل در اعراب حرکت ست و ضد حرکت سکون پس سکون در بنا
اصل شد سوال از جمله حرکات فتحه را چرا برای فعل ماضی خاص کردند جواب اول زیرا چه فتحه اخف الحرکات ست
فعل باعتبار معنی ثقیل ست که دلالت میکند بر حدث و نسبة بفاعل و نسبة بزمان پس ثقیل را اخف
داده شد تا تعادل گردد جواب دوم فتحه جزء الف ست که الف از دو فتحه پیدا میشود و الف همیشه
ساکن میباشد پس میان سکون و فتحه مناسبت گردید سوال فتحه را الف برنصب چرا گفت جواب

ضمه و فتحه و کسره اسم بست حرکات بنی و حرکات معربیا و رفع و نصب و جر القاب حرکات معربانه و لهذا چون
مستقبل معرب است و در بیان حکم او گفته و آخر او مرفوع باشد الخ چنانچه می آید قلت حروفه او کثرت
ای کم باشند حروف آن ماضی یا زائد باشند و درین قول تنبیه است بتقسیم فعل ماضی بسوی ثلاثی و رباعی
سوال چه قلت حروف و کثرت حروف چیست جواب چه قلت حروف سه حرف است که کم ازین فعلی یافته
نشد مگر بعد تعلیل و حذف چون قِ و حد کثرت حروف شش حرف که زائد از شش حرف صیغه یافته نشد
سوال در یستنصران و یستنصرون و امثال آن زائد از شش حرف هستند جواب درین باب اعتبار
زیادتی تثنیه و جمع و غیره نیست در صیغه واحد مذکر غائب ماضی هر قدر حروف که باشند همان اعتبار دارند
مگر بعارض استثنا است از بناء بر فتحه یعنی در همه حال آخر فعل ماضی مفتوح باشد مگر بعروض عوارض که در
هنگام فتحه نخواهد ماند مثل فعلوا که واو جمع آورده بمناسبت واو لام کلمه را ضمه داده و برین قیاس امثله
دیگر که تفصیل آنها می آید چون فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ فَعْلَلَ ای کرد آن یک مرد در زمانه گذشته و هر سه صیغه اول
ثلاثی مجرد است و صیغه رابعه رباعی مجرد است سوال بنای ثلاثی مجرد سه صیغه چرا آورد جواب فای ثلاثی مجرد
مفتوح میشود زیرا چه ابتدا بسکون جائز نیست و فتحه اخف حرکات است و لامش هم مفتوح است چنانچه
گذشت و عین آن متحرک میشود تا لازم نیاید التقای ساکنین در مثل فعلت وقت اتصال ضمیر بارز
مرفوع بسکون لام و حرکت سه قسم است فتحه کسره ضمه پس ازینجا سه صیغه ثابت است اما یعنی که ثلاثی مجرد
سه قسم است مفتوح العین مکسور العین مضموم العین لیکن مفتوح العین خود مستعمل است و هم موزون آن
مضموم العین و مکسور العین خود مستعمل نیست بل موزون آن چون کرم و سمع و تقدیم مفتوح العین بنظر
خفت است سوال برای رباعی مجرد یک بنا چرا مقرر گردید جواب فا کلمه متحرک خواهد بود برای تعذر
ابتدا بسکون و فتحه اخف حرکات است و آخر کلمه مفتوح خواهد بود چنانچه گذشت و فتحه لام اول برای
آنست که سکونش مستلزم التقای ساکنین است باتصال ضمیر مرفوع بارز و فتحه اخف حرکات است
و سکون عین برای کراهت توالی اربع حرکات در کلمه واحده و هرگاه فارغ گردید مصنف از بیان وزن
خواست که موزون آنها بیان کند پس گفت بطریق لف و نشر مرتب چون ضَرَبَ بر وزن فَعَلَ مفتوح العین ای زد
آن یک مرد در زمانه گذشته سَمِعَ بر وزن فَعِلَ مکسور العین ای شنید آن یک مرد در زمانه گذشته کَرُمَ بر وزن
فَعُلَ مضموم العین ای بزرگ شد آن یک مرد در زمانه گذشته بَعْثَرَ بر وزن فَعْلَلَ ای انگیخت آن یک مرد

در زمانهٔ گذشته سوال نزد صرفیان وزن چیست جواب برکشیدن لفظی بالفظ دیگر در حرف و حرکات و سکنات
و اول اموزون و ثانی را موزون به خوانند و آنچه در شرح محقق عصر نوشته که اول اموزون گویند
و ثانی را موزون انتهی زلة قلم ست سوال حروف اصلی در اصطلاح چیست جواب حرفیکه در جمیع
گردانهای کلمه بشرط عدم مانع مثل قلب و حذف یافته شود و در موازنه برابر فا و عین و لام افتد اصلی ست
و زائد ضد آن چون ینصر بر وزن یفعل نون و صاد و را اصلی ست و یا زائده ست سوال
صرفیان برای امتیاز میان حروف اصلی و زائد فا و عین و لام را چرا خاص کردند جواب زیرا چه مخارج سه است
شفت و حلق و وسط و هیچ فعلی و اسمی خالی از یکی از حروف سه گانه نیست و در فعل حروف هر سه
مخارج واقع اند که فا شفتی ست و عین از حلق و لام از وسط سوال این ترتیب خاص را چرا اختیار کردند علف
یا لفع یا لعف یا فلع را چرا تعیین کردند جواب زیرا چه هیچ فعلی خالی از معنی کردن که معنی فعل ست
نیست بخلاف ترتیب دیگر که علف بمعنی خاص ارد و بواقی مهمل اند پس این عموم معنی مرجح این ترتیب
گردید و برای همین ترجیح دیگر صیغه ها اگرچه جامع حروف هر سه مخارج باشند ترک کرده شدند مانند علب
سوال کلمات عرب بر تتبع موقوف اند حاجت بقرار داد حروف اصلی چیست جواب حافظهٔ جمیع الفاظ
بسمع محال ست پس ضرورت قرار دادن حروف اصلی تا امتیاز اصلی و زائد از دست نرود فائده آنکه برابر
فا افتد او را فا کلمه و آنکه برابر عین افتد آنرا عین کلمه و آنکه برابر لام افتد آنرا لام کلمه گویند و در رباعی آنکه برابر لام
اول آن افتد او را لام اول و آنچه برابر لام دوم افتد آنرا لام دوم خوانند سوال موزون رباعی چرا لام مکرر
کردند جواب زیرا چه موزون رباعی بزیادتی حرفی پیدا خواهد شد و زیادتی حق آخر کلمه است و آخر کلمه
لام ست پس لام مکرر کرده شد اما مستقبل فعلی را گویند که دلالت کند بر حدث و بزمانهٔ آینده تعلق دارد یعنی مفهوم
شود از و پیدا شدن کاری در زمانهٔ آینده سوال چنین فعلی را مستقبل چرا می گویند جواب زیرا چه مستقبل
بکسر با اسم فاعل ست از استقبال بمعنی پیش آمدن کذا فی الصراح و درین فعل هم زمانهٔ آینده ماخوذ ست پس
مناسبت متحقق گردید سوال تعریف مستقبل بر امر صادق می آید پس مانع نشد جواب امر دال بر حدث اخبار
حدث ست نه انشای آن و در امر انشای حدث ست نه اخبار آن سوال تعریف مستقبل بر ماضی که مدخول
حرف شرط باشد صادق می آید چون ان ضربت ضربت جواب دلالت همچو ماضی بر زمانهٔ آینده بسبب عارضه
دخول حرف شرط ست نه بحسب وضع و مراد از تعلق بزمانهٔ آینده که در تعریف مستقبل معتبر ست تعلق وضعی ست

وهرگاه فارغ شد مصنف از تعریف فعل مستقبل توجه کرد بسوی بیان حکمش پس گفت و آخره ای لام کلمهٔ فعل
مستقبل مرفوع ای رفع داده شده باشد و در اختیار لفظ مرفوع ایما است بآنکه فعل مستقبل معرب است
ای مختلف میشود باختلاف عوامل مختلفه در عمل **سوال** عامل رافع فعل مستقبل کدام است **جواب** عامل معنوی
خالی بودن او از عوامل ناصبه جازمه و این است قول اکثر کوفیین و نزد بعضی از بصریین رافع او وقوع او
موقع اسم فاعل است **سوال** معانی موجبهٔ اعراب مثل فاعلیت و مفعولیت و اضافت در فعل مستقبل مفقود اند
پس وجه معرب بودنش چیست **جواب** مشابهت تامهٔ آن با اسم فاعل ای در عدد حروف و حرکات و سکنات
و دخول لام تاکید بر هر دو چون ان زیدا لیقوم و ان زیدا لقائم و وقوع هر دو صفت نکره چون مررت برجل
یضرب و مررت برجل ضارب **فائده** القاب حرکت معرب رفع و نصب و جر است رفع را از انجهت رفع نامیدند
که لب زیرین وقت تلفظ او مرتفع و بلند میشود و نصب را نصب از ان گویند که وقت تلفظ او هر دو لب بجای خود
منتصب و قائم میباشند و جر را جر از ان گویند که وقت تلفظ او لب زیرین منجر بزیر میشود و القاب حرکات مبنی
ضم و فتح و کسر است و ضم را ضم نامیدند بسبب حصول انضمام هر دو لب و فتح را فتح بسبب انفتاح و هر وقت تلفظ او و کسر را
کسر بسبب انکسار لب زیرین وقت تلفظ او و ضمه و فتحه و کسره اعم است حرکات معرب و مبنی را مگر بعارض استثناء است
از بودن آخر مستقبل مرفوع یعنی آخر فعل مستقبل همه حال مرفوع شود مگر بسببی مثل دخول عامل جازم یا ناصب که درین
هنگام رفع نخواهد ماند چون لن یضرب و لم یضرب و علامه تفتازانی گفته که مضارع با نون ضمیر جمع مونث
مبنی است چرا که معربیت و بنش بسبب مشابهت تامه بود که با اسم فاعل میداشت و هرگاه نون ضمیر جمع مونث
که اتصالش خاصه فعل است متصل گردید ترجیح جانب فعلیت گردید پس باصل خود که بنا است راجع خواهد شد و
مضارع با نون تاکید ثقیله و خفیفه نیز مبنی است بسبب شدت اتصال او که بمنزله جزء کلمه گردیده است پس
اعراب قبل نون محال شود لازم می آید دخول اعراب در وسط کلمه و اگر بر نون آید لازم آید اعراب مبنی زیرا که نون
حرف است و جمله حروف بسبب فقدان معانی موجبهٔ اعراب مبنی است چون یَفعَلُ یَفعِلُ یَفعُلُ یُفَعلِلُ ای خواهد کرد آن
یک مرد در زمانه استقبال و صیغهٔ اول ثلاثی است و صیغه رابع رباعی است **سوال** ثلاثی را سه صیغه چرا آورد
**جواب** برای تنبیه بر آنکه عین مستقبل هم مکسور بود و هم مفتوح و هم مضموم لیکن مضموم العین و مکسور العین خود مستعمل
نیست بلکه موزون آن مستعمل است و مفتوح العین خود مستعمل است و حالا بعد بیان موزون بیان موزون
میفرماید بترتیب معهود فنات ماضی چون یضرب بر وزن یفعل بکسر العین که خوانده و آن یک مرد در زمانه آینده

یسمع بر وزن یفعل مفتوح العین خواهد شنید آن بکند در زمانهٔ آینده یکرم بر وزن یفعل مضموم العین بزرگ خواهد شد
آن بکند در زمانهٔ آینده یستبشر بر وزن یستفعل ای خواهد برانگیخت آن بکند در زمانهٔ آینده اما حال فعلی را گویند که
دلالت کند بر حدوث در زمانهٔ موجود تعلق دارد صیغهٔ حال همچو صیغهٔ استقبال است مانند یفعل ای میکند آن بکند
در زمانهٔ حال و قس علیه پس آخر او مرفوع است مگر بعارض همچو آخر صیغهٔ استقبال **سوال** صیغه چیست **جواب**
صیغه در لغت بمعنی زر در بوته انداختن کذا فی بعض الشروح و نیز صیغه بمعنی اصل است گفته میشود هو من صیغة
کریمة یعنی از اصل بزرگ است کذا فی منتهی الارب در اصطلاح صرف عبارت است از هیئتی که حاصل شود کلمه را
ترتیب حروف مع حرکات و سکنات **سوال** حروف که امر است از تلقی ترتیب حروف کجا است **جواب** باعتبار
اصل او زیرا چه اصلش حروف است **سوال** در اول سکنات کجا آمد یک سکون است **جواب** مراد از سکنات
جنس سکون است نه تعدد سکون **سوال** کلمه همچو برای تشبیه است میان مشبه و مشبه به مغایرت ضرورت
و اینجا صیغهٔ حال عین صیغهٔ استقبال است **جواب** اتحاد در لفظ است و تغایر در معنی و اینقدر تغایر معنوی
برای تشبیه کافی است و اگر خدشه کنی بدین نظر که تشبیه در معنی واقع نشده است بلکه در لفظ زیرا چه صیغه عبارت
از هیئت لفظی و در لفظ اتحاد محض است پس چگونه تشبیه است آید فرقش باید کرد که البته تشبیه میان هر دو لفظ
است و لفظ باعتبار معنی تغایر دارند و اینقدر کافی است **سوال** چرا برای حال صیغهٔ علیحده وضع نکردند **جواب** زیرا چه زمانه امریست منقضی و متجدد نیست و ازو قرار و ثبات در زمانهٔ حال در حقیقت نیست باعتبار لهذا
از پایهٔ اعتبار ساقط گردیده تابع مستقبل کردند **سوال** زمانهٔ حال قبل وجود خود مستقبل بود و بعد انقضا خود ماضی گردید پس
مناسبتی بهر دو دارد حالا کدام وجه است که صیغهٔ حال تابع مستقبل کردند نه تابع ماضی **جواب** بسبب آنکه صفت استقبال در زمانهٔ
حال را قبل وجودش ثابت شده است و هنوز صفت ماضی را ثابت نشده است بعد انقضا آن ثابت خواهد گردید لهذا تابع
مستقبل کردند و نیز هیچ یکی ازین ماضی و مضارع چهار ده کلمه بیرون می آیند مضارع فعلی است که دلالت کند بر حدثی با اقتران زمانهٔ حال و
چون یضرب ای میزند یا خواهند زد آن بکند در زمانهٔ حال و استقبال پس صیغهٔ مضارع مشترک است میان
حال و استقبال چنانچه علامهٔ تفتازانی اختیارش نموده و نزد بعضی در حال حقیقت است و در استقبال مجاز
و نزد بعضی بعکس آن **سوال** بر تقدیر اشتراک تعریف فعل بر و صادق نخواهد آمد چه در فعل اقتران بیکی
از ازمنهٔ ثلثه معتبر است و در مضارع دو زمانه شدند **جواب** در دو زمانه یکی هم موجود است **سوال** این
فعل را مضارع چرا نام نهادند **جواب** مضارع بکسر الراء اسم فاعل است از مضارعت بمعنی مانند شدن کذا فی الصراح

و فعل مضارع مشابهست باسم فاعل چنانچه گذشت سوال مصنف چارده کلمه گفت چارده صیغه
چرا نگفت جواب تا دلالت شود بمنزله صراحت بر وضع چراکه قید وضع در تعریف کلمه معتبرست
تثنیه مضارع را غابر هم میگویند از غبور یعنی باقی ماندن کذا فی الصراح و زمانش هم باقیست
یعنی تا وقت تکلم نگذشته است سه از آن مر مذکر غائب است ای بر واحد تثنیه و جمع و سه از آن مر
مؤنث غائب راست ای واحد و تثنیه و جمع و سه از آن مر مذکر حاضر راست ای واحد و تثنیه و جمع
و سه از آن مر مؤنث حاضر راست ای واحد و تثنیه و جمع سوال لفظ مر معنی خاص دلالت می کند
بر انکه هر یک از صیغهای مذکور خصوصیت بمعنی واحد دارد حالانکه بعضی ازین صیغها مشترک اند همچو تفعل
که مشترکست میان واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و فعلتما که مشترکست میان تثنیه مذکر حاضر
و تثنیه مؤنث حاضر جواب لفظ مر و اینجا زائد است برای حسن کلام و دو از آن مر حکایت نفس متکلم
راست و بدانکه و یاد لفظ حکایت نفس اشعار است بانکه این دو صیغه متکلم نفس حکایت میکند خبر
میدهد بانچه در دل اوست و در اول صیغه حکایت نفس متکلم وحدان بضم اول جمع واحد کذا فی الصراح
مذکر و مؤنث یکسان است و در دوم صیغه حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث یکسان است
این چارده صیغه گردید بر قیاس مقتضی آن بود که هژده صیغه بعدد اقسام فاعل میشد چراکه فاعل
یا غائب است یا مخاطب یا متکلم و هر یک یا مذکر یا مؤنث پس شش قسم شدند و هر یک ازین شش یا واحد
یا تثنیه یا جمع هژده قسم شدند و هرگاه که اول صیغه حکایت نفس متکلم مشترک است میان واحد مذکر
و واحد مؤنث و دوم صیغه اش مشترکست میان تثنیه و جمع مذکر و مؤنث پس این دو صیغه را بجای
شش صیغه اش تصور باید کرد و چون بجای شش صیغه اش دو صیغه را شمار کرده چار ساقط کرده شد
پس از هژده بعد از اسقاط چار چارده باقی ماند سوال فعلتما مشترکست میان تثنیه مذکر حاضر و
تثنیه مؤنث حاضر پس مصنف را می بایست که یکجا می آورد و سیزده صیغه قرار میداد چنانچه صاحب فصول
کرده است جواب برای تسهیل هر دو را ذکر کرد و هر یکی ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است معروف
که آنرا معلوم الفاعل نیز گویند و مجهول که آنرا فعل ما لم یسم فاعله نیز نامند سوال معروف چیست
و مجهول چیست و چرا این نام نهادند جواب معروف فعلی است که نسبت کرده شود بسوی فاعل جلی یا
چون ضرب یا خفی چون خلق و چون معروف در لغت بمعنی شناخته شده است و فاعل این فعل هم شناخته شد

امذا او را معروف نام نهادند و مجهول فعلی ست که نسبت آن بفاعل نکرده شود بلکه بمفعول خواه جلی باشد چون
خلق العالم یا خفی چون تخلیق و هرگاه معنی مجهول بحسب لغت ناوانسته شده و فاعل این فعل هم ندانسته شد
پس او را مجهول نامیدند و هر یکی ازین اقسام معروف و مجهول بر دو گونه است اثبات و نفی سوال اثبات
مصدرست بمعنی ثابت کردن و نفی مصدرست بمعنی دور کردن پس فعل را چگونه اثبات و نفی خواهند گفت
جواب اینجا اثبات بمعنی مثبت ست و نفی بمعنی منفی سوال مثبت چیست و منفی چیست جواب
مثبت فعلی ست که معنی مصدری آن بمنسوب الیه مقارن و ثابت باشد چون ضرب یعنی زد زید و منفی
فعلی ست که معنی مصدری آن بمنسوب الیه مقارن و ثابت نباشد بلکه دور کرده شده باشد نحو ما ضرب زید
ای نزد زید بحث اثبات فعل ماضی معروف فَعَلَ کرد آن یک مرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مذکر
غائب بحث اثبات فعل ماضی معروف فَعَلَا کردند آن دو مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه مذکر غائب
بحث اثبات فعل ماضی معروف فَعَلُوا کردند آن همه مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مذکر غائب بحث الخ
فَعَلَتْ بتاء ساکن کرد آن یک زن در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مونث غایب بحث الخ فَعَلَتَا کردند آن
دو زنان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه مونث غایب بحث الخ فَعَلْنَ بلام ساکن کردند آن همه زنان در
زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مونث غایب بحث الخ فَعَلْتَ بفتح تا کردی تو یک مرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد
مذکر حاضر بحث الخ فَعَلْتُمَا کردید شما دو مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه مذکر حاضر بحث الخ فَعَلْتُمْ کردید
شما همه مردان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مذکر حاضر بحث الخ فَعَلْتِ بکسر تا کردی تو یک زن در زمانهٔ گذشته
صیغهٔ واحد مونث حاضر بحث الخ فَعَلْتُمَا کردید شما دو زنان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه مونث حاضر بحث الخ فَعَلْتُنَّ با تشدید
نون کردید شما همه زنان در زمانهٔ گذشته صیغهٔ جمع مونث حاضر بحث الخ فَعَلْتُ بضم تا کردم من یک مرد یا یک زن در
زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد حکایت نفس متکلم مذکر و مونث بحث الخ فَعَلْنَا کردیم ما دو مردان یا دو زنان یا ما همه مردان یا همه زنان
در زمانهٔ گذشته صیغهٔ تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مونث بحث الخ سوال بحث ماضی را بر بحث
مضارع چرا مقدم کرد جواب زیرا که زمانهٔ ماضی مقدم ست بر زمانهٔ حال و استقبال سوال غائب
را بر حاضر چرا مقدم کرد جواب زیرا چه غائب معدوم ست حاضر موجود و عدم مقدم ست بر وجود
بحسب زمان سوال حاضر را بر متکلم چرا مقدم کرد جواب بسبب کثرت صیغ حاضر سوال مذکر را بر
مونث چرا مقدم کرد جواب بسبب شرافت مذکر که کامل عقل و دین ست سوال در فعلا الف چرا

زائد کرده شد جواب الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل نیست سوال الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل چرا مقرر
کرده شد جواب تا دلالت کند بر هما که ضمیر نوع منفصل تثنیه است سوال در فعلوا واو چرا زائد کرده شد
جواب واو علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل نیست سوال در او چرا علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل مقرر کرده شد
جواب تا دلالت کند بر هموا سوال هم کدام لفظ است موافق قیاس هو است چرا که مفرد این هو است
جواب اصل هم هو هو بود بسبب اجتماع دو واو و بنظر اتحاد مخرج واو و میم که هر دو شفتی هستند بجای یک واو
میم را آوردند سوال در هما که تثنیه است هما چرا شد جواب بجهت مناسبت جمع سوال هم کدام
لفظ است جواب مختصر هموست بحذف واو سوال ها و میم نیز دلالت میکنند بر هما و هم پس چرا الف
و واو را در تثنیه و جمع خاص کردند برای این دلالت جواب زیرا چه اصل در زیادت حروف علت اند
سوال در فعلوا لام را ضمه چرا دادند جواب بجهت مناسبت واو سوال در رموا چرا میم را ضمه ندادند
جواب اینجا میم حرف ماقبل واو نیست چرا که اصلش رمیوا است یا را بسبب فتحه ماقبل بالف بدل کردند
والف باجتماع ساکنین حذف شد پس ماقبل واو یا است و آن مضموم نیست و بعد اعلال رموا ماند و بهمان
ضمه تقدیری کفایت کرده شد سوال در رمیا با وجود یافتن قاعده چرا یا را الف نکردند جواب اگر الف
میکردند مشابهت بواحد میشد سوال در رضوا ضاد ماقبل واو نیست چرا که اصلش رضیوا است پس
چرا ضاد را بجهت مناسبت واو ضمه دادند جواب این ضمه ضاد بجهت مناسبت واو نیست بلکه ضمه یا است
که بجهت لزوم خروج از کسره سوی ضمه ضمه یا را نقل کرده بضاد دادند بعد سلب حرکت ضاد و یا را بجهت
اجتماع ساکنین حذف کردند سوال در فعلوا و امثال آن بعد واو جمع الف چرا می نویسند جواب تا فرق
شود میان واو جمع و واو عطف چون حضروا و قتل سوال عکس چرا نکردند جواب بتقدیر عکس لازم می آمد
فصل میان معطوف و معطوف سوال برای فرق همین واو حرف دیگر را سوای الف چرا مقرر نکردند جواب
اول حرف تهجی اول نظر بر الف افتاد چون آن را گرفتند حاجت حرف دیگر نماند جواب دوم لائق زیادت
حرف علت اند و خفیف ترین ایشان الف است پس لائق زیادتش الف دانسته شد سوال در فعلت تا چرا زائد
کرده شد جواب تا دلالت کند بر تانیث فاعل زیرا چه تای ساکن علامت مونث است سوال تا را چرا علامت
مونث قرار دادند جواب مونث در پیدایش این نسبت مذکر در مرتبه دوم است که بعد از آدم حوا علیهما السلام
پیدا شدند و تا نیز از مخرج دوم است چرا که مخرج آن وسط الفم است آن مرتبه ثانی است نسبت حلق و بتقدیر

فاعل نسبت تبسوی زبان بخلاف اسم لهذا اجتماع دو علامت مطلق در فعل ممنوع شد سوال نون چگونه علامت مونث ست جواب
نون بهر آن دلالت میکند که ضمیر جمع مؤنث ست سوال در فعلت تا چرا زائد شد جواب ضمیر واحد مذکر مخاطب
و فاعل فعل ست سوال این تا را حرکت چرا دادند جواب تا مشابه نشود بواحد مؤنث غائب سوال فتحه چرا دادند
جواب اول آنکه زیرا چه تا انت که ضمیر مرفوع منفصل واحد مذکر مخاطب ست مفتوح ست جواب دوم فتحه مناسب بود برای کثرت
که غالب و فوق نشود سوال ضمه هم غالب نشود جواب ضمه قویست و متکلم هم قویست چه صدر کلام
از وست پس ضمه مناسب متکلم شد زیرا که قوی را قوی اولی ست پس اگر در واحد مذکر مخاطب هم تا را ضمه
میدادند التباس میشد سوال تثنیه مذکر حاضر و تثنیه مؤنث حاضر یک صیغه چرا قرار داده شد جواب از راه
تخفیف قلیل الاستعمال ست سوال پس التباس لازم آمد جواب بسبب قلت استعمال آن التباس هم
قلیل شد لهذا اعتبار آن نکردند پس توجه شمار کردن این صیغه دو جا از سابق معلوم شد فتذکر سوال در
فعلتما قبل الف تثنیه میم را چرا زائد کردند جواب تا التباس نشود بالف اشباع که بسبب ادا کردن فتحه پیدا
میشود سوال در فعلتما می بایست که حرفی دیگر زائد میشد الا التباس با لف اشباع لازم می آید جواب
نکات این فن بعد الوقوع میشوند لحاظ چه نیست نباید پرسید شارح محقق رح جواب داده که در ضربت ضربا القوم
ذکر میم فرق حاصل ست چون زید ضربت زیدان ضربا بخلاف مخاطب که مرجع مذکور نمیشود قبل او و یا می گویم که
فرق در مخاطب هم حاصل ست بدینطور که ضربت انت و ضربتما انتما فافهم سوال میم را خاص زائد چرا
حرفی دیگر را زائد نکردند جواب برای مناسبت انتما که ضمیر مرفوع منفصل تثنیه مخاطب ست سوال در
انتما میم را چرا زائد کردند سفر و س انت ست جواب برای موافقت هما که میم در آن آورده شد چنانچه
گذشت سوال در فعلتما و فعلتم و فعلتن تا را چرا ضمه دادند جواب زیرا که تا ضمیر فاعل ست و فاعل
مرفوع میشود پس ضمه مناسب حرکت فاعل است که رفع ست سوال در فعلت و فعلت چرا تا را ضمه
ندادند جواب برای خوف لبس با واحد متکلم سوال در فعلتم میم را چرا زائد کردند که اینجا التباس با لف
اشباع هم نیست جواب میم زائد کرده شد تا موافق شود به تثنیه خود سوال اگر میم زائد ست
علامت جمع مذکر کدام چیز ست جواب علامت جمع مذکر محذوف ست زیرا چه اصل فعلتم فعلتمو
بود واو در طرف افتاده و ما قبل او ضمه ست واو را حذف کردند و ضمه میم را هم بجهت آنکه حذف نمودند که هنگام
اتصال ضمیر چون واو در طرف نافتد اعاده آن میشود نحو فعلتموه سوال در فعلت تا چرا زائد کرده شد

جواب اول ست بر لغت و ضمیر واحد مؤنث مخاطب فاعل فعل ست سوال تا را کسره چرا دادند جواب
اول زیرا چه تا را انت کسور ست جواب دوم کسره مناسب شان مؤنث ست که مغلوب و تحت ست
جواب سوم کسره جزو یاست و یا علامت مؤنث ست در هذی سوال در فعلتن نون را تشدید از
کجا رسید با آنکه نون علامت جمع مؤنث ست همچو نون ضربن جواب هرگاه در تثنیه میم الف زائد شد
در جمع هم زائد کرده شد تا موافق تثنیه شود پس اصل آن فعلتمن شد میم و نون قریب المخرج بودند لهذا
میم را نون کرده در نون ادغام کردند سوال در فعلتُ تا از کجا رسید جواب ضمیر واحد متکلم از انا ست و در فی
از حروف انا قابل زیادت نیست بجهت التباس با صیغ دیگر چه اگر الف را زائد میکردند با تثنیه مذکر غائب ملتبس میشد
و اگر نون را زائد میکردند با جمع مؤنث مشتبه میشد پس تا را اختیار کردند زیرا چه در اخوات او چون صیغه واحد
مذکر حاضر وغیره تا زائد کرده شد سوال اگر تا را زائد کنند التباس چیزی نخواهد شد جواب کثرت استعمال
وحدان حکایت نفس متکلم مانع تطویل صیغه اش گردید سوال تا را ضمه چرا دادند جواب تا ضمیر فاعل ست
و فاعل مرفوع باشد پس ضمه مناسب شد حرکت فاعل را سوال در فعلنا نون از کجا رسید جواب این
نون ماخوذ ست از نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع الغیر ست سوال الف چرا زائد کرده شد جواب تا ملتبس
نشود با فعلن سوال عکس چرا نکردند جواب تا کثرت لفظ دلالت کند بر کثرت معنی زیرا چه معنی فعلنا
کثرت وار دارد از معنی فعلن چه فعلن را اطلاقش بر تثنیه نمیشود بخلاف فعلنا که اطلاقش بر تثنیه هم میشود سوال
در صیغه متفرد متکلم هرگاه مذکر و مؤنث مشترک کرده شد التباس پیدا شد جواب التباس قلیل ست و برای
رفع این التباس قابل مشاهده کافی ست چرا که متکلم در اکثر احوال مشاهده میشود و اگر مشاهد نشد امتیاز آواز
میتواند شد و مشابهت آواز مذکر با آواز مؤنث کم ست اعتبار ندارد و همین وجه در صیغه دوم متکلم تثنیه و جمع
مذکر و مؤنث یکسان کرده شد سوال برین تقدیر برای متکلم دو صیغه قرار دادن حاجت نبود بلکه یک صیغه
کافی بود و از مشاهده وغیره التباس رفع می آمد جواب احد مخالف ست مر تثنیه و جمع را و میان تثنیه و جمع منافات
ست و اصل تخالف صیغ ست مهما امکن پس برای واحد صیغه علیحده مقرر کرده شد و برای تثنیه و جمع علیحده
سوال مذکر هم مخالف ست مر مؤنث را و اصل تخالف صیغ ست مهما امکن پس برای هر دو صیغه علیحده چرا
مقرر نکردند جواب در نکات بعد الوقوع لحاظ جامعیت نباید ساخت بسبب اختصار و عدم التباس با اتحاد صیغه هم
بوقوع آمد فصل در لغت بمعنی جدا کردن ست و در اصطلاح عبارت ست از لفظ تنبیه ست بر آنکه این مبحث از مبحث سابق جدا ست

فُعِلَ کرده شد آن یک مرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل ماضی مجهول فُعِلَا
کرده شدند آن دو مردان فُعِلُوا کرده شدند آن همه مردان فُعِلَتْ کرده شد آن یک زن فُعِلَتَا کرده
شدند آن دو زنان فُعِلْنَ کرده شدند آن همه زنان فُعِلْتَ کرده شدے تو یک مرد فُعِلْتُمَا کرده شدید شما دو مردان
فُعِلْتُمْ کرده شدید شما همه مردان فُعِلْتِ کرده شدے تو یک زن فُعِلْتُمَا کرده شدید شما دو زنان فُعِلْتُنَّ کرده شدید
شما همه زنان فُعِلْتُ کرده شدم من یک مرد یا یک زن فُعِلْنَا کرده شدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان
یا همه زنان و در بیان معنی این صیغ لحاظ زمانه و صیغه و بحث باید داشت چون اکثر مذکور کرده شد تفصیل آن
تطویل نکردم **فصل** اینهمه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی مجهول بود و چون خواهی که فعل ماضی
نفی ای منفی بنا کنی مای نفی ای ما یکه دلالت بر نفی فعل کند در اول وی فعل ماضی در آر تا ماضی منفی گردد **سوال**
نفی در کلام مصنف بمعنی منفی چرا گرفته شد **جواب** کلام در فعل ماضی است و بهمین جهت حمل لفظ نفی
بر موصوفش محذوف کرده شد و حمل نفی که مصدر است بر آن نمی تواند شد لهذا بمعنی مفعول گرفته شد تا
حمل صحیح باشد **سوال** لفظ مای نفی را در اول ماضی چرا آورد **جواب** برای آنکه مای نفی صدارت است
تا از ابتدای سامع هویدا شود که این کلام منفی است و مای نفی در لفظ ماضی هیچ عمل نکند زیرا چه ماضی
بر فتحهٔ آخرش تغیر نپذیرد چنانچه بود و ای لفظ ماضی قبل دخول مای نفی همبر این طریق باشد لیکن عمل در معنی
کند و هرگاه وارد میشود که مای نفی عمل در معنی هم نکند چرا که معنی فعل ماضی همچنانکه بود باقی ماند و نفی از کلمهٔ ما
نفی مستفاد میشود جواب او از آن مصنف بقول خود یعنی فعل ماضی مثبت را بمعنی فعل ماضی منفی گرداند
ای مراد من مجاز العمل در معنی ضم حرف نفی است بدینطور که سابق اثبات مستفاد میشد حالا از
صیغهٔ نفی مستفاد خواهد شد نه آنکه در معنی آن فعل تغیری آورده باید **سوال** مثبت را بر منفی چرا مقدم کرد
**جواب** زیرا چه مثبت اصل است و منفی فرع آن **سوال** نفی ماضی همچنانکه از کلمهٔ ما حاصل میشود از کلمهٔ
لا نیز حاصل میشود چنانچه فلا صدق ولا صلی پس مصنف تخصیص ذکر مای نفی چرا نمود **جواب** زیرا چه
دخول کلمهٔ لا بر ماضی کمتر است بخلاف کلمهٔ ما لهذا ذکرش نساخت **بحث نفی فعل ماضی
معروف** مَا فَعَلَ نکرد آن یک مرد در زمانهٔ گذشته صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی فعل ماضی معروف مَا فَعَلَا
مَا فَعَلُوْا مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتَا مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتِ مَا فَعَلْتُمَا مَا فَعَلْتُنَّ مَا فَعَلْتُ
مَا فَعَلْنَا معانی این صیغ از معانی صیغهای سابق که تفصیل بیان کرده شد ظاهر خواهد شد **بحث نفی**

فعل ماضی مجهول ما فُعِلَ نکرده شد آن یک مرد در زمانهٔ گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی

فعل ماضی مجهول ما فُعِلَ ما فُعِلا ما فُعِلُوا ما فُعِلَتْ ما فُعِلَتا ما فُعِلْنَ ما فُعِلْتَ ما فُعِلْتُما ما فُعِلْتُم ما فُعِلْتِ

ما فُعِلْتُما ما فُعِلْتُنَّ ما فُعِلْتُ ما فُعِلْنا معانی این صیغ ظاهر اند **فصل** انچه گفته شد بحث نفی فعل

ماضی بود چون خواهی که فعل مضارع بنا کنی یکی از علامت های مضارع در اول واحد ماضی اول

فعل ماضی فزاین بر تقدیر قول باشتقاق فعل مضارع از فعل ماضی چنانچه علامه تفتازانی در شرح زنجانی

قائل آن شده وانچه بعضی از محققین گفته قول اشتقاق مضارع از ماضی در حقیقت منقول از هیچ

صرفی نیست انتهی مبنی است بر قلت تتبع و موید این قول است آنکه بعضی نوشته که مضارع فعل است

و ماضی نیز فعل است باهم مناسبت بسیار است لهذا یکی از دیگری مشتق شد بخلاف مصدر که اسم است

فعل مضارع با او مناسبت اندک دارد و فعل ماضی بجهت تقلیل تغیر مناسبتی با مصدر دارد و لهذا از مصدر مشتق

شد بخلاف مضارع که درو تغیر بسیار است و بعضی از صرفیان فرموده اند که مصدر اصل است ماضی فرع

وی و چیزی که بنا کردن آن از اصل صحیح باشد حاجت نیست که بنا آن از فرع کرده شود و نیز در

فرع معنی اصل و مادهٔ آن باقی میماند و در معنی ماضی زمانهٔ گذشته ماخوذ است و آن در مضارع باقی نمیماند

پس اشتقاق مضارع از ماضی صورت نه بندد و برین قول بنا یفعل از فعل بسکون عین است نه از فعل

ماضی و ضمیر کلمهٔ او در متن راجع است بسوی فعل مضارع ای در اول فعل مضارع و همچنانست که گویند

فاتحه در اول قرآن است اگرچه خود فاتحه از قرآن است یا آنکه مضاف الیه محذوف باشد یعنی در

اول صیغهٔ مضارع در آر **سوال** بعد ذکر ماضی چرا ذکر مضارع نموده نه ذکر امر وغیره **جواب** زیرا چه

اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی ماخوذ اند از مضارع **سوال** علامت کرا میگویند **جواب** علامت

آنرا گویند که باو شناخته شود چیزی چنانچه مضارع بدخول یکی از حروف اتین شناخته میشود

**سوال** مستقبل را بزیادت حروف ساختند و بنقصان حروف از فعل چرا نساختند **جواب** زیرا چه

بر تقدیر نقصان باقی میماند کلمهٔ معرب کم از قدر مناسب آن بودن کلمهٔ معرب بر سه حرف است و این

توجیه در ثلاثی مجرد است و ثلاثی مزید و رباعی را به قیاس کنند **سوال** در ماضی اگر این حروف را

زائد میکردند و در مضارع کم میکردند هیچ قباحت لازم نمی آید **جواب** لائق بزیادت مضارع است

زیرا چه مزید علیه بعد اصل میشود و مضارع هم بعد ماضی است **سوال** حروف مضارع را چرا در اول ماضی

آوردند در آخر جواب اول تا از عنوان تکلم مضارع معلوم شود که مضارع ست اگر در آخر می آوردند
یا در اوسط پس از ابتدا معلوم میشد که ماضی ست و چون علامت مضارع را پدید نمی آوردند مضارع
می انگاشتند در صورت انتشار لازم می آمد جواب دوم اگر الف یا تا یا نون را در آخر می آوردند
بعضی از صیغه های ماضی التباس میشد و یا را بدین سبب حمل کردند بر آنکه علامت مضارع
ثلاثی مجرد مفتوح میشود و در ابوابیکه ماضی آنها چار حرفی ست چون دحرج و اکرم و قاتل و صرف
مضموم میشود سوال حروف مضارع را در ثلاثی مجرد مفتوح چرا کردند جواب فتحه اخف
الحرکات ست و ثلاثی مجرد کثیر الاستعمال ست پس فتحه مناسب آن شد سوال در مضارعیکه
ماضی آن چار حرفی ست علامت مضارع مضموم چرا میشود جواب اول چار حرفی فرع ثلاثی ست
که وجودش بدون آن متصور نیست ضمه نیز فرع فتحه است پس فرع را بفرع دادن اولی ست
سوال ضمه فرع فتحه چگونه است جواب زیرا چه وقت تلفظ فتحه لب بر حال خود میماند و وقت تلفظ
ضمه لب بر حال خود نمی ماند و بقا بر حال اصل ست به نسبت تغیر جواب دوم اگر در یکی ازینها فتحه
دهند التباس میشود با مضارع ثلاثی مجرد پس ضمه دادند و حمل کردند برین باب مضارعی که ماضی آن
چار حرفی ست سوال در یدحرج و یقاتل و یصرف اگر فتحه میدادند التباس نمی شد پس
که درین صیغ فتحه میدادند و یکرم را بران حمل میکردند زیرا چه حمل قلیل بر کثیر بهتر ست از عکس آن
جواب چون از حمل قلیل بر کثیر التباس لازم می آید اگرچه در صورت واحده میشد لهذا اینجا حمل
کثیر بر قلیل که پناه از التباس میدهد اولی ست و در کلیات اهل صرف حمل کثیر بر قلیل واقع شده است
چنانچه یعد و اعد و نعد را بر یعد حمل میسازند و در بعضی لغات در غیر چهار باب مذکور هنگامیکه ماضی
مکسور العین یا مکسور الهمزه باشد برای دلالت بر کسره ماضی حروف مضارع را کسره میدهند چون تعلم
نستعین و بعضی یا را مستثنی میسازند بجهت ثقل کسره بر یا سوال برای دلالت بر کسره ماضی کسره حروف
مضارع را چرا اختیار کردند نه کسره حرف دیگر جواب اول زیرا چه حروف مضارع زائد اند و حرف
در زائد بهتر ست جواب دوم تا از اول امر بر کسره ماضی دلالت شود و فا کلمه را ساکن کنند در
ثلاثی مجرد و در رباعی مجرد فا کلمه را بحال خود بگذاشت سوال در ثلاثی مجرد فا فعل را چرا ساکن کردند
جواب تا اجتماع چار حرکت پی در پی لازم نیاید سوال در رباعی چرا فا فعل را ساکن نمی کنند

جواب هیچ کراهت آنجا لازم نیاید پس ضرورت سکون آنجا نیست سوال اگر در ثلاثی مجرد عین فعل
را ساکن نمیکردند و فا فعل را بحال خود میگذاشتند تا هیچ قباحت نیفتد جواب اجتماع چار
حرکت پی در پی از دخول حرف مضارع لازم آید و چون سکون ممکن نیست برای ابتدا بسکون
لازم خواهد آمد لهذا فا فعل را که قریب اوست اختیار کرده ساکن کردند و عین کلمه را بحال خود و لهذا
ای در ثلاثی مجرد و هم در رباعی مجرد و لام کلمه اصل کن ای در مجرد و در رباعی مجرد لام اول را کسره دهند
تا بیاء النسبت که مناسبت دارد و لفظ نتیجه لفظ جر آ فعل مضارع معرب است و علامت مضارع
چار حرف اند الف و تا و یا و نون که مجموعه لفظ اتین باشد سوال این چار حرف را برای زیادت چرا اختیار
کردند جواب برای آنکه مستحق زیادت حروف علت هستند ای واو و یا و الف بسبب کثرت دور
کلام عرب چه هیچ کلام ازین حروف یا ابعاض این حروف که حرکات اند خالی نیست پس با خود موجود است و اما
پس لکن تا است و اما الف پس چون ابتدا بسکون محال بود و لهذا او را حرکت داده اند و اما نون پس به سبب
مناسبت حرف مد و لین آورده شد که این نون مد است و غنه است بخیشوم و حرف مد و لین مد است و در حلق
سوال در تعبیر مجموعه این چار حرف لفظ اتین چرا اختیار کرده مجموعها دیگر چرا نگفت نحو انیت یا انات
یا نایت جواب لفظ اتین بلطفی ازو که دیگر ازان را حاصل نیست برای آنکه صیغه جمع مونث غائب است
پس این لفظ صفت حروف میتواند شد ای آمدند این حروف بخلاف مجموعها دیگر که صفت حروف کلام نمی تواند
واقع نمی تواند شد الف برای وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مونث است لفظ را یعنی برای است پس
لفظ را یا لفظ برای یکی ازین حروف زائد است و چنین عبارات آینده و تا برای هشت کلمه است ازان مذکر حاضر
است ای واحد تثنیه جمع و سه ازان مونث حاضر است ای واحد تثنیه جمع و دو ازان واحد تثنیه مونث
غائب است و یا برای چهار کلمه است سه ازان مذکر غائب است ای واحد تثنیه جمع و یکی جمع مونث غائب
است و نون برای تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مونث است و گاهی در موضع وحدان حکایت
نفس متکلم صیغه تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم می آرند بنظر تعظیم چو قول باری تعالی نحن نقص علیک احسن القصص
سوال الف برای وحدان حکایت نفس متکلم چرا معین کرده شد جواب اول بمناسبت آنکه وجود
الف در انا که ضمیر مرفوع واحد متکلم است جواب دوم بمناسبت متکلم مقدم است که از وی ابتدای کلام
و الف از مبدء مخارج یعنی اقصی حلق بر می آید پس مناسبت متحقق گردید سوال نون برای تثنیه و جمع حکایت

نفس متکلم چرا مقرر شد جواب اول مناسبت وجود نون در نحن که ضمیر مرفوع متکلم مع الغیر ست
جواب دوم برای موافقت تثنیه و جمع متکلم ماضی سوال تا برای شش صیغه مخاطب چرا مقرر شد
جواب این تا در اصل واو بود و واو چون از منتهی مخارج ست زیرا که شفویه ست و کلام نیز بر مخاطب
تمام میشود بدین سبب برای صیغه های مخاطب و خاص کرده شد و چون از مثال واوی مثلا وعد
صیغه واحد مذکر مخاطب مضارع بنا میکردند ووعد میشد و هنگامیکه برآن واو عطف می آوردند ووعد
میشد اجتماع سه واو مکروه ست لهذا واو را بتا بدل کردند سوال واو را بتا چرا بدل کردند و بدیگر حرف
چرا بدل نکردند جواب اول بسبب تصحیح مرجح و آن بدل شدن واو بتا در مثل اتقد جواب دوم
واو چون برای مخاطبین شد و آن شش ست لهذا گردید پس بحرفی از حروف ضمیر واحد مخاطب مرفوع
یعنی انت بدل می بایست کرد بسبب مناسبت پس اگر بالف یا نون بدل میکردند و این در مخاطب مضارع
می آوردند مشابه میشد بصیغه متکلم لهذا تا را اختیار کردند سوال در مثل تتباعد یک تا را چرا حذف
می کنند جواب برای اجتماع دو حرف از جنس واحد و عدم امکان ادغام زیرا که ابتدا بالسکون ممکن نیست
سوال کدام تا حذف کرده خواهد شد جواب بعضی تای ثانیه را برای حذف معین کردند زیرا که تای
اول علامت مضارع ست و علامت محذوف نمیشود و سیبویه بدین جانب رفته و بعضی حذف تای اول تجویز
میکنند بسبب آنکه تای ثانیه علامت باب ست و حذف آن مخل معنی باب ست سوال یا برای غائب چرا
مقرر شد جواب یا از وسط مخارج ست و غائب نیز متوسط ست اعنی که او در اثر ست میان متکلم و مخاطب
سوال کلمه غائب برای پروردگار مستعمل میسازند چنانچه میگویند یقول الله تعالی باوجود آنکه او تعالی
غائب نیست جواب بسبب غیوبت آن بحسب ظاهر حواس سوال صیغه مذکر می آرند صیغه
مونث با آنکه او تعالی نه مونث ست نه مذکر جواب بسبب تغلیب تذکیر سوال در واحد مونث
غائب چرا تا آورده شد جواب زیرا که در واحد مونث غائب ماضی آورده شد پس بدین مناسبت
اینجا هم تا آوردند سوال در واحد مونث غائب ماضی تا ساکن ست و اینجا چرا ساکن نکردند جواب
تا ابتدا بسکون لازم نیاید سوال پس فتحه چرا دادند ضمه و کسره چرا ندادند جواب برای موافقت
دیگر حروف که مفتوح اند سوال در جمع مونث غائب چرا تا نیاوردند جواب زیرا که در جمع مونث غائب
ماضی تا نیست پس جمع با یا بدل کرده یا آوردند سوال در تضربین یا چرا زائد کرده شد جواب یا علامت

خطاب مؤنث ست و فاعل او مستتر نزد اخفش و نزد عامه یا ضمیر فاعل ست چنانچه واو در تفعلون و نون در تفعلن ضعیف
قول اخفش کرده اند که اگر یا علامت خطاب باشد اجتماع دو علامت لازم آید زیرا که تا در اول کلمه نیز
علامت خطاب ست و این مکروه ست اگر گفته شود که درین صورت تا علامت نخواهد بود خواهیم گفت
که این التزام بالا لزوم ست سوال الف یا علامت خطاب مؤنث یا چرا مقرر شد جواب بسبب آنکه
و در نهی یا علامت تانیث حاضر ست سوال از حروف انت چرا حرفی را زائد نکردند جواب اگر
الف می آوردند تضربان میشد و التباس به تثنیه لازم می آمد و اگر نون می آوردند و نون جمع میشد
و اگر تا می آوردند و تا در کلمه واحده جمع میشدند و این مستکره ست سوال سوم چرا این ضمیر را در تضربین
ظاهر کردند و مستتر نکردند جواب تا فرق شود و التباس لازم نیاید میان او و میان جمعش یعنی
تضربن سوال در واحد مؤنث حاضر اگر این ضمیر را مستتر میکردند و ما قبل نون را حرکت میدادند
التباس لازم نمی آمد جواب درین صورت التباس بنون ثقیله در صورت سکون لازم می آمد سوال تحصیل
فرق میان واحد مؤنث حاضر و جمع و در حال استتار یای ضمیر چرا بحذف نون نکردند جواب درین صورت
التباس بجمع واحد مذکر حاضر میشد و در صفت تحمل نون اعرابی را در آر سوال نون اعرابی را در صفت تحمل
چرا آوردند جواب بسبب غایت اتصال ضمائر چون الف و واو و یا و الف آخر فعل بمنزله وسط کلمه شده و فعل مضارع
معرب ست پس اگر اعراب قبل ضمائر می آوردند گویا در اوسط می افتاد و باعتبار ظاهر و اگر بر ضمائر داخل
میکردند در حقیقت بر کلمه دیگر دخول اعراب می شد لهذا بدل اعراب نون را آوردند و بهمین جهت
نسبت کرده نون اعرابی گویند سوال نون را چرا بدلیت اعراب رفع خاص کردند جواب زیرا چه
نون مناسب با واو ست و واو از دو ضمه پیدا می شود و اعراب مضارع هم رفع ست چار تثنیه که نون
اعرابی در ان مکسور باشد و دو جمع یکی جمع مذکر غائب و دوم جمع مذکر حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر درین
سه صیغه نون اعرابی مفتوح باشد سوال چرا در چار تثنیه این نون مکسور ست و در سه جا دیگر مفتوح
جواب در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر ما قبل نون واو ست و در واحد مؤنث حاضر ما قبل نون
یا ست و واو و یا هر دو ثقیل اند پس اگر درین سه جا نون را کسره یا ضمه میدادند ثقل زائد میشد لهذا
فتحه که اخف الحرکات ست داده شد تا تعادل بحصول انجامد و در چار تثنیه چون ما قبل نون الف ست
پس نون متحمل هر اعراب ست و قاعده الساکن اذا حرک حرک بالکسر مرجح کسره گردید لهذا کسره دادند و نیز

کسره متوسطست میان ضمه و فتحه و تثنیه نیز متوسطست میان واحد و جمع پس اورا متوسط بمتوسط
اولی است و نیز بسبب مشابهت یا تثنیه هم چون جلان **سوال** نون اعرابی را با آخر مستقبل چرا آورند
**جواب** نون اعرابی بدل اعراب است و محل اعراب آخر کلمه است **سوال** محل اعراب آخر کلمه چرا مقرر
شد **جواب** زیرا چه اعراب دال است بصفت کلمه یعنی فاعلیه یا مفعولیه مثلا و صفت را رتبه بعدیت
است از موصوف لهذا اعراب بر آخر کلمه آورده شد **سوال** هرگاه نون اعرابی بدل اعراب است رفع
پس در یفعلون تفعلون با وجود رفع نون اعرابی را چرا آوردند **جواب** این رفع رفع واحد نیست بلکه
ضمه ایست که بسبب مناسبت واو داده اند **بحث اثبات فعل مضارع معروف** یفعل میکند
و خواهد کرد آن یک مرد در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع معروف
یفعلان میکنند و خواهند کرد آن دو مردان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مذکر غائب بحث الخ
یفعلون میکنند و خواهند کرد آن همه مردان در زمانه حال و استقبال صیغه مذکر غایب بحث الخ
تفعل میکند و خواهد کرد آن یک زن در زمانه حال و استقبال صیغه واحد مؤنث غائب بحث الخ
تفعلان میکنند و خواهند کرد آن دو زنان در زمانه حال و استقبال صیغه تثنیه مؤنث غائب بحث
الخ یفعلن میکنند و خواهند کرد آن همه زنان در زمانه حال و استقبال صیغه جمع مؤنث غائب
بحث الخ تفعل میکنی و خواهی کرد تو یک مرد در زمانه حال و استقبال صیغه واحد مذکر حاضر بحث الخ
تفعلان میکنید و خواهید کرد شما دو مردان در زمانه حال و استقبال صیغه تثنیه مذکر حاضر بحث
الخ تفعلون میکنید و خواهید کرد شما همه مردان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مذکر حاضر بحث
الخ تفعلین میکنی و خواهی کرد تو یک زن در زمان حال و استقبال صیغه واحد مؤنث حاضر بحث الخ
تفعلان میکنید و خواهید کرد شما دو زنان در زمان حال و استقبال صیغه تثنیه مؤنث حاضر بحث الخ
تفعلن میکنید و خواهید کرد شما همه زنان در زمان حال و استقبال صیغه جمع مؤنث حاضر بحث الخ افعل میکنم
و خواهم کرد من یک مرد یا یک زن در زمانه حال و استقبال صیغه واحد متکلم یعنی نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ نفعل میکنیم
و خواهیم کرد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمانه حال و استقبال صیغه تثنیه و جمع متکلم یعنی نفس متکلم مذکر
و مؤنث بحث الخ **فصل** اینهمه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف بود و چون خواهی که فعل مضارع مجهول
بنا کنی از فعل مضارع معروف علامت مضارع را ضمه ده یعنی اگر ضمه نباشد بلکه فتحه باشد برای مجهول با کسره

برلغت بعضی چنانچه گذشت واگر ضمه باشد بحال خود ماند وعین کلمه را فتحه ده ودر حال نفی اگر عین کلمه
مضموم باشد یا مکسور واگر مفتوح باشد بدستور باقی ماند ولام کلمه بحالت خود بگذارید اگر متعری یافته
نشد تا فعل مضارع مجهول گردد سوال در مضارع مجهول چرا علامت مضارع را ضمه دادند جواب
اوّل مجهول فرع معروف ست وضمه فرع فتحه ست جواب دوم بنا بر متابعت ماضی مجهول که اول آن
هم مضموم ست سوال عین کلمه را فتحه چرا دادند جواب تا ضمه اول آن با فتحه عین معتدل شود زیرا چه
مضارع اثقل ست از ماضی بسبب زیادتی حروف اتین پس لحاظ اعتدال ضرورست وبعضی از
صرفیان نوشته اند که صیغه یفعل مثل فعلل ست در حرکات وسکنات بر این وزن کلمه در عرب
نیامده الا نادر پس این وزن غیر معقول شد ومجهول هم غیر معقول ست لهذا اختیار کرده شد سوال
این قاعده بنای مجهول در مضارع رباعی مجرد جاری نیست زیرا چه عین را فتحه نمیدهند پس قاعده مسطوره
جمیع ابواب چیست جواب قاعده عام این ست که علامت مضارع را اگر ضمه نباشد ضمه دهند
وما قبل آخر را فتحه اگر نبود تا مضارع مجهول گردد چون یضرب وینصر ویکرم ویدحرج ومثال اینها
بحث اثبات فعل مضارع مجهول یفعل کرده میشود وکرده خواهد شد آن یک چیز در زمانه
حال واستقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث اثبات فعل مضارع مجهول یفعلان یفعلون تفعل تفعلان
یفعلن تفعل تفعلان تفعلون تفعلین تفعلان تفعلن افعل نفعل معانی این صیغ بر مبتدی مخفی نخواهد بود
حاجت بیان نیست فصل اینجا گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول بود حالا
که فعل مضارع منفی بنفی بلا بنا نفی لای نفی لای نافیه که دلالت بنفی فعل کند در اول وای فعل
مضارع در آید سوال بحث لای نفی را بعد بحث مثبت چرا ذکر کرد جواب چرا که منفی فرع مثبت ست
سوال لای نفی را در اول مضارع چرا آرند جواب تا از ابتدای کلام سامع آگاه شود که این
کلام منفی ست ولای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند بقیاس ما نفی چنانکه بود ای لفظ مضارع
قبل دخول لای نفی همان طریق باشد لیکن عمل در معنی کند وهرگاه طلبان هیشه که در معنی هم
هیچ عمل نکرده ست چرا که معنی فعل مضارع چنانکه بود باقی می ماند ونفی از کلمه لا مستفاد میشود
جواب او ازان [illegible] فعل مضارع مثبت را معنی فعل مضارع منفی گردانده قول
[illegible] سوال نفی فعل مضارع چنانکه از کلمه لا میشود از کلمه ما هم

بیشود نحو یا فصل به الا الفاسقین پس و تخصیص کرلای نفی چیست جواب کثرت استعمال کلمهٔ لای
نفی بر فعل مضارع بنسبت ای نهی بحث نفی فعل مضارع معروف لا یفعل نمیکند و
نخواهد کرد آن یکمرد در زمان حال و استقبال صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع معروف

لا یفعلان لا یفعلون لا تفعل لا تفعلان لا یفعلن لا تفعل لا تفعلان لا تفعلون لا تفعلین

لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل معانی این صیغ بر متدبر مخفی نخواهند ماند بحث نفی فعل
مضارع مجهول لا یفعل کرده نمیشود و کرده نخواهد شد آن یکمرد در زمانه حال و استقبال صیغه
واحد مذکر غائب بحث نفی فعل مضارع مجهول لا یفعلان لا یفعلون لا تفعل لا تفعلان لا یفعلن لا تفعل
لا تفعلان لا تفعلون لا تفعلین لا تفعلان لا تفعلن لا افعل لا نفعل معانی این صیغ بر متذکر سابق روشن
اند فصل انچه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع معروف و مجهول بود چون خواهی که فعل مضارع
منفی به نفی بلن بنا کنی لن بر اول فعل مضارع معروف باشد یا مجهول در آر سوال بحث نفی بلن را
چرا از بحث نفی بلا در ذکر موخر کرد جواب زیرا چه لای نفی تغیری در لفظ مضارع نمی دهد و لن متغیر
میسازد و انچه تغیر نمیدهد بحال خود باقی میدارد اشرف است و اشرف لائق تقدیم است سوال
کلمهٔ لن اصل خود است یا متغیر یافته است جواب نزد سیبویه اصل خود است و حرفی مستقل و منفی
بن نصب همین است گفته و نزد فرا اصلش لا ست الف را بنون بدل کردند و بعضی گفته که هیچ دلیل
نیست بر قول او و نزد خلیل اصلش لا ان بود همزه بکثرت استعمال بنظر تخفیف ساقط شد لان گردید
الف را باجتماع ساکنین حذف کردند و رد کرده شده است قول خلیل به نحو که تقدیم انچه در حیز آن
باشد بر ان جائز نیست چرا گفته نمیشود زیدا ان اضرب تقدیم انچه در حیز لن باشد بر لن درست است
چنانچه سیبویه از عرب نقل کرده عمرا لن اضرب پس چگونه اصل لن لا ان باشد و خلیل امید که جواب
داده بدین منظر که کلمه از مقتضای خود بسبب ترکیب تغیر می پذیرد پس جائز است که آن
کلمه شده باشد هنگام ترکیب لن و تجدید وضع کلمه تغیر پذیرفته باشد و بعضی نوشته اند
که اصل لن لا ست و آخر نون خفیفه برای تاکید نفی افزودند و باجتماع ساکنین الف افتاد لن
باقیماند سوال لن را در اول مضارع چرا آورند نه در آخر جواب تا وقت ابتدای تکلم
سامع آگاه شود که این نفی بلن است سوال مصنف رحمه الله چرا اول فعل مضارع گفت

ودراول چرا نگفت باوجود آنکه مختصر بود جواب اگر اینجا در اول امیگفت توهم میشد که ضمیر او راجع
ست بسوی نفی فعل مضارع پس لازم می آمد که لن را در اول نفی فعل مضارع در آرند وحال آنکه
در واقع چنان نیست لهذا برای تصریح و رفع توهم در اول فعل مضارع گفت واین نفی را نفی
تاکید بلن گویند ولن در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند سوال لن چرا فعل مستقبل را نصب
جواب ان بفتح همزه از حروف ناصبه فعل مستقبل اصل ست ولن مشابه وست در حروف و حرکت
وسکون ومعنی استقبال پس بمشابهت ان لن نیز نصب کند سوال ان بفتح همزه چرا نصب فعل مستقبل
کند جواب زیرا چه مشابهت بان که مشبه بفعل و ناصب اسم ست در لفظ چنانچه ظاهر ست ودر معنی
زیرا چه مدخول هر دو باول بتاویل مصدر میشود وآن پنج محل اینست واحد مذکر غائب واحد مؤنث غائب
واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم ای وحدان حکایت نفس متکلم و تثنیه وجمع حکایت نفس متکلم
ودر هفت محل لن نون اعرابی را ای نونی را که بدل اعراب رفع ست ساقط گرداند ای لن سوال لن
نون اعرابی را چرا اسقاط کند جواب زیرا چه نون اعرابی بدل رفع ست وهرگاه که لن رفع را ساقط
کرده نصب پیدا نمود نون اعرابی را که بدل آن ست هم ساقط خواهد کرد چهار تثنیه ای تثنیه مذکر غائب
وتثنیه مؤنث غائب تثنیه مذکر حاضر تثنیه مؤنث حاضر و دو جمع یکی جمع مذکر غائب و دوم جمع مذکر حاضر و یکی
واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مؤنث غائب جمع مؤنث حاضر در لفظ هیچ عمل نکند ای لن زیرا چه
باخر این هر دو صیغه نه رفع ست که او را اسقاط نموده نصب پیدا سازد ونه نون اعرابی ست که
بعمل لن بیفتد بلکه آخر این هر دو صیغه نون ضمیر جمع ست و لن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند
نزد بعضی لن موضوع ست برای تاکید نفی مستقبل نه برای مطلق نفی مستقبل و نزد بعضی برای
تابید نفی مستقبل ست بدلیل قوله تعالی ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار فلن یقبل من احدهم
ملاء الارض ذهبا ای هرگز وگاهی قبول کرده خواهد شد از یکی از کفار زر یکه پری زمین و هیچ وقت نه
گفت که تابید عدم قبول زر مذکور از جای دیگر مستفاد باشد نه ازین آیت و اگر لن برای تابید نفی
مستقبل آید پس تخصیص الیوم در قوله تعالی فلن اکلم الیوم انسیا درست نخواهد شد فتامل و بعضی
بران اند که لن موضوع ست برای نفی مستقبل گاهی بتاکید مستعمل ست وگاهی بتابید بحث نفی
تاکید بلن در فعل مستقبل معروف لن یفعل هرگز نخواهد کرد آن یکمرد در زمانه استقبال

صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف لن یفعل لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا
لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل و معانی این صیغ
از ما تقدم ظاهر اند بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول لن یفعل هرگز کرده نخواهد شد
آن یکی در زمان استقبال صیغهٔ واحد مذکر غائب بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول
لن یفعل لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن
لن افعل لن نفعل و معانی این صیغ را حاجت بیان نیست **فصل** انچه که گفته شد بحث نفی تاکید بلن
در فعل مستقبل معروف و مجهول بود چون خواهی که مضارع منفی به نفی جحد بلم بنا کنی لم در اول
فعل مضارع در آر و این را نفی جحد بلم میگویند **سوال** مصنف بحث لن را بر بحث لم چرا مقدم کرد **جواب** برای آنکه لن آخر
فعل مضارع را از حرکت باز نداشت بخلاف لم که از حرکت باز داشت و آخر را جزم کرده و نیز
لن تغییر زمانه نکرد و لم زمانه را متغیر ساخت پس شرفیت مر لن را است **سوال** لم در اول مضارع
چرا آورده شد **جواب** تا سامع معرفت بدو متکلم المعنی که این نفی جحد بلم است **سوال** تخصیص دخول
لم یفعل چرا است **جواب** برای عمل لم تبدیل زمانه استقبال است بزمانه ماضی و زمانه در فعل
یافته نمیشود **سوال** کلمه لم بر فعل ماضی چرا داخل نمیشود **جواب** برای عمل او که تبدیل زمانه
استقبال است بزمانه ماضی هنگام دخول لم بر ماضی متحقق نمیشود **سوال** مصنف در اول
فعل مضارع گفت در اول و چرا نگفت **جواب** اگر مصنف در اول میگفت توهم میشد که
ضمیر و راجع است بسوی نفی تاکید بلن و حالانکه لم بر نفی تاکید بلن داخل نمیشود لهذا مصرحا
مصنف علیه الرحمة بیان کرده **سوال** این را نفی جحد بلم چرا نامیدند **جواب** جحد بفتح اول
و سکون حاء و دال بمعنی دانسته انکار کردن است کذا فی الصراح و چون ماضی متحقق الوقوع است
پس نفیش گویا دانسته انکار کردن است و اما جحد بالضم و بفتحتین پس بمعنی قلت خیر است
نه بمعنی انکار کذا فی القاموس و منتهی الارب و انچه شارح صرف میر از علی بیرجندی جحد بفتحتین
نقل کرده مخالف اکثر کتب معتبره لغت است اما صاحب منتخب می نویسد جحد بالفتح و بضم
و بفتحتین و جحود بالضم انکار کردن بدانستگی انتهی و لم در فعل مضارع در پنج محل جزم که بذا
وضع است برای جزم اگر در آخر او ای فعل مضارع حرف علت نباشد و آن پنج

واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و صدای آن حکایت نفس متکلم شنیده و جمع حکایت نفس متکلم
وگاه بضرورت شعر کلمه لم جزم نمی کند و حذف مجزوم بعد لم هم بضرورت درست ست و فصل میان
لم و مجزوم وارد شده است للضرورة و هذا کله مما قال الرضی و اگر در آخر فعل مضارع حرف علت
باشد ساقط گردانید لم حرف علت را زیرا چه حرکت را قبل دخول لم از جهت استثقال محذوف
شده بود پس بعد دخول لم اگر سقوط حرف علت نشود عمل لم مفهوم نگردد و نیز حرف علت مبنا سبب
حرکت ست که از مد و اشباع حرکات حروف علت پیدا میشود و چون حرکت از عمل لم ساقط شد
حرف علت نیز ساقط خواهد شد چون لم یدع از باب نصر ینصر ای نخواند آن که در اصلش یدعو بود ضم
واو ضمه بر واو ثقیل داشته ساکن کردند یدعو بسکون واو شد چون لم در اول او در آمد بعلامت
جزم واو افتاد لم یدع شد و لم یرم از باب ضرب یضرب ای نینداخت آن که در اصلش یرمی بضم یا بود
ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند یرمی بسکون یا شد چون لم در اول او در آمد بعلامت جزم یعنی
سقوط حرف علت شد لم یرم گردید و لم یخش از باب سمع یسمع ای نترسید آن که در اصلش یخشی
بضم یا بود چون یا متحرک و ماقبل او مفتوح ست یا را الف کردند یخشی بالف شد و لم در اول چون
در آمد الف را ساقط گردانید لم یخش گردانید بدانکه بعد سقوط حرف علت عین کلمه بحال خود باشد
و این اکثر ست و گاهی عین کلمه را آخر کلمه اعتبار کرده سکونش تخفیفا میدهند چون لم یتق که هرگاه
کلمه لم بر آن آمد یا را حذف کرده قاف را ساکن کرده لم یتق بسکون قاف میگویند و حرف علت
سه ست واو و الف و یا سوال این سه حرف را حرف علت چرا نامیدند جواب زیرا چه این حروف
قبول اعلال میکنند از حذف و ابدال و اسکان پس تغیر را راهی ست و نیز وقت تعلیل که تغیر را
دارد و نیز علت بالکسر یعنی بیماریست کذا فی الصراح و وقت بیماری مجموع این سه حرف واوی یا ای
از زبان مریض بیرون می آید شاعری گوید شعر حرف علت نام کردم واو الف و یای اهم را لحرف
گوید وای آنکه مجموعه وی وای باشد سوال مجموعه این حروف سوا کی وای دیگر هم مستعمل میشود
آه و وا و ای هم مصنف وای را خاص نمود جواب تا اشاره باشد بوجه تسمیه که کلمه وای از زبان مریض
بیرون می آید نه مجموعات دیگر تنبیه حرف علت ساکن را لین گویند و اگر با وجود سکون آن حرکت
ماقبل موافق او باشد آنرا حرف مد گویند بسبب مد او از حرکت چه الف از مد فتحه و واو از مد ضمه و یا

از مدکسره پیدا میشود و بهمین جهت واو را اخت ضمه و یا را اخت کسره و الف را اخت فتحه نامیده اند
سوال اخت میگویند لفظ اخ چرا تعبیر میکنند جواب زیرا چه حرف حکم تانیث دارد و در لفظ اخت کل
ای تثنیه مذکر غائب جمع مذکر غائب و تثنیه مونث غائب تثنیه مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد
مونث حاضر و تثنیه مونث حاضر نون اعرابی را ساقط گرداند ای لم چرا که نون اعرابی بدل رفع
که در واحد بود و هرگاه لم رفع را از واحد ساقط ساخت عوضش را هم ساقط خواهد کرد و در دو محل
در لفظ هیچ عمل نکند ای لم چرا که درین شش جا نه رفع هست نه نون اعرابی بدل آن بلکه این نون که
هست نون علامت جمع مونث و ضمیر فاعل هست چنانچه گذشت در آن دو محل انیست جمع مونث
غائب و جمع مونث حاضر و در همه کلمات عمل و معنی کند ای لم یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی
گرداند ای لم سوال لم مضارع را بمعنی ماضی منفی چرا گرداند جواب لم مشابه هست بان شرطیه زیرا چه
هر دو عامل جازم اند پس همچنانکه آن ماضی را بمعنی مستقبل گرداند همچنان لم مستقبل را بمعنی ماضی منفی گرداند
حملا للضد علی الضد بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف لم یفعل ای نکرد آن
یکمرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف لم یفعلا لم یفعلوا
لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل لم نفعل و معانی
این صیغ از ما تقدم ظاهر اند بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول لم یفعل کرده نشد
آن یکمرد در زمانه گذشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول لم یفعلا
لم یفعلوا لم تفعل لم تفعلا لم یفعلن لم تفعل لم تفعلا لم تفعلوا لم تفعلی لم تفعلا لم تفعلن لم افعل
لم نفعل و معانی این صیغ ظاهر اند فصل انچه که گفته شد بحث نفی جحد بلم بود چون خواهی که
لام تاکید ای لامیکه افاده تاکید معانی نماید و مجرد باشد از معنی حالیه زیرا چه اگر معنی حالیت داشته باشد
پس اجتماعش با نون تاکید که معنی استقبال پیدا میسازد دشوار است با نون تاکید ای نونیکه افاده
معنی تاکید نماید جمع کنی ای در فعل مستقبل زیرا که الیق تاکید بحسب عادت غیر موجود است ای استقبال
نه ماضی نه حال کذا فی شرح الزنجانی لام تاکید در اول مستقبل در آر و نون تاکید در آخر او ای مستقبل
زیاده کن سوال نون تاکید بدون لام تاکید در مستقبل داخل میشود یا نه جواب در مستقبلی که در و معنی
طلب باشد چون امر و نهی و تمنی و استفهام البته نون تاکید بدون لام تاکید می آید زیرا چه بسبب وجود معنی

مطلب چنانچه مناسبت تاکید آن در مستقبل که خبر محض باشد داخل نشود نون تاکید مگر بعد داخل شدن
لام تاکید باول آن و این است مذهب محققین و نزد بعضی در مستقبل هم دخول نون تاکید بی
لام تاکید درست است **سوال** مصنف در اول مستقبل گفت در اول مضارع چرا نگفت
**جواب** برای تنبیه بر اینمعنی که هنگام دخول لام تاکید و نون تاکید محض معنی استقبال گرفته میشود
**سوال** لام تاکید را باول فعل مستقبل و نون تاکید را بآخر آن چرا خاص کردند **جواب** برای آنچه
لام برای تاکید اسم نیز می آید و نون نمی آید مگر برای تاکید فعل و اسم مقدم و قوی است پس حرف
تاکید آن مناسب شد که اول و مقدم باشد و فعل متاخر و ضعیف است پس حرف تاکید آن مناسب
باشد که موخر باشد برای فرق کردن میان تاکید اسم و تاکید فعل و نیز اگر نون تاکید را باول آرند
ابتدا بالسکون لازم خواهد آمد و آن ممتنع است و نیز نون تاکید مشابه نون تنوین است محل او آخر کلمه است
و نون تاکید دو نون است یکی نون ثقیله دوم نون خفیفه هر دو نون را افاده معنی تاکید مستقبل برابر اند
مگر اکثر کوفیان نون ثقیله را اصل و نون خفیفه را فرع آن می پندارند و بصریان هر یکی را اصل میدانند
و نزد بعضی در نون ثقیله تاکید زاید است بنسبت نون خفیفه نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون
خفیفه نون ساکن را **سوال** نون مشدد را ثقیله چرا گویند **جواب** برای آنچه مشدد باعتبار آنکه دو حرف
در یکجا هم می آیند ثقیل است **سوال** نون ساکن را خفیفه چرا گویند **جواب** برای آنچه ساکن و واحد خفیف
میباشد از دو متحرک **سوال** نون ثقیله حرف است داخل در حرف بنا است و اصل در بنا سکون
است پس نون ثقیله چرا متحرک شد **جواب** اگر حرکت نمیدادند اجتماع ساکنین آمدی و نون علی غیر حده
لازم می آید و این ممتنع است **سوال** از جمله حرکات فتحه را چرا خاص کردند **جواب** برای آنچه فتحه اخف
حرکات است و نون ثقیله در چارده کلمه در آید بسبب نبودن نون نافی و نون خفیفه در هشت کلمه در آید زیرا که
در شش باقی نافی است چنانچه واضح خواهد شد و آن هشت کلمه این است واحد مذکر غائب جمع مذکر غائب
واحد مونث غائب واحد مذکر حاضر جمع مذکر حاضر واحد مونث حاضر و دو آن حکایت نفس متکلم
تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم و ماقبل نون ثقیله در پنج محل مفتوح باشد و در دو محل مضموم و در یک محل مکسور
و در شش محل ساکن می باشد آن پنج محل این است واحد مذکر غائب واحد مونث غائب واحد مذکر حاضر
و دو صیغه حکایت نفس متکلم ای وحدان حکایت نفس متکلم و تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم **سوال**

ماقبل نون ثقیله را در این هیچ محل ساکن چرا نکردند جواب تا اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم نیاید
سوال منجمله حرکات فتحه چرا دادند جواب فتحه خفیف ست و نون ثقیله ثقیل پس بایستی
که ماقبلش فتحه دهند تا ثقل بر ثقل لازم نیاید و شارح محقق جواب دوم آورده بقول خود و نیز
نون ثقیله مثل لام ست یعنی تاکید دلالت میدارد و لهذا اشبه ال لام تاکید مفتوح نمودند انتهی مخفی مباد
که این جواب با سوال مطابقت ندارد زیرا چه سائل از وجه فتحه ماقبل نون ثقیله در هیچ محل سوال
میکند و مجیب بجهه مفتوح شدن خود نون ثقیله بیان ساخته فافهم و در جمع مونث غائب و جمع
مونث حاضر میان نون جمع و نون ثقیله الف فاصل ای فصل کننده میان هر دو نون در آید
سوال حاجت الف آوردن چیست جواب تا اجتماع سه نون زائد لازم نیاید یکی نون جمع
دوم نون ثقیله که بمنزله دو نون ست زیرا چه اجتماع سه نون نیز ابدا مکروه ست سوال الف را برای
فصل چرا خاص کردند جواب بنظر خفت آن سوال حاجت با آوردن فاصل چه و نون جمع را اگر
حذف میکردند اجتماع سه نون لازم نمی آمد جواب اول نون جمع علامت تانیث و ضمیر فاعل
ست اگر آنرا حذف میکردند معلوم نمیشد که فاعلش مذکر ست یا مونث پس فاعل مجهول میماند
جواب دوم اجتماع ساکنین لازم می آمد میان لام کما قبل نون ست و نون اول از نون ثقیله
سوال لام را حرکت میدادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آمد جواب کسره ثقیل ست و نون ثقیله هم
ثقیل ست و اگر فتحه میدادند پس جمع مونث غائب با واحد مذکر غائب و جمع مونث حاضر با واحد
مذکر حاضر مشتبه میشد و اگر ضمه میدادند پس جمع مونث غائب با جمع مذکر غائب و جمع مونث حاضر
با جمع مذکر حاضر مشتبه میشد سوال اگر الف فاصل نمی آوردند یکی را از نون ثقیله حذف میکردند
اجتماع سه نون لازم نمی آمد جواب اگر یکی را از نون ثقیله حذف ساختندی نون جمع و [illegible]
ثقیله مدغم میشود پس حالت فاعل لازم آید معلوم نشود که مذکر ست یا مونث یا اجتماع ساکنین میان
لام و نون اول مدغم لازم خواهد آمد و این تشنیع سست این ست تقریر بعضی از شراح و شارح محقق برای
آورده که از این کلام هر دو معلوم میشود که هر دو قباحت لازم نمی آید و حال آنکه هر دو قباحت لازم می آید
پس معلوم نیست که چه مطلب فهمیده اند یا نگوییم و بالله التوفیق که اگر تردید برای ربایعه الخ
حمل کنند هیچ ایرادی لازم نیاید پس ضرورت چیست که بر بالفعه الجمع حمل کرده ایراد نمایم سوال

در لیتمننی اجتماع سه نون شده است **جواب** چون نون وقایه معنی ندارد لهذا از اعتبار ساقط شد
**سوال** نون وقایه کدام نون را گویند **جواب** هرگاه یای ضمیر متصل فعل شود بسبب مناسبت
آن کسره ما قبل آن لازم آید لهذا میان فعل و یای ضمیر نون را می آرند که وقایه یعنی صیانت و حفاظت
میسازد آخر فعل را از قبول کسره **سوال** در لیکونن سه نون جمع شدند **جواب** هر سه نون
زائد نیستند بلکه اول اصلی است و در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر واو دور کرده شود بجهت لزوم
اجتماع ساکنین میان واو جمع و نون مدغم و ما قبل او ای نون ثقیله در جمع مذکر ضمه گذاشته شود تا دلالت
کند ای ضمه بر حذف او **سوال** درینجا حذف فاعل لازم آمد زیرا چه واو ضمیر فاعل است و این
ممنوع است **جواب** ضمه قائم مقام آن موجود است و همچنین حذف درست است فتامل و از
صیغه واحد مؤنث حاضر یا دور کرده شود بجهت لزوم اجتماع ساکنین میان یای تانیث و نون
مدغم و ما قبل او ای نون ثقیله در صیغه واحد مؤنث حاضر کسره گذاشته آید تا دلالت کند ای کسره
بر حذف یا **سوال** در جمع مذکر غائب و جمع مذکر حاضر و واحد مؤنث حاضر اگرچه اجتماع ساکنین گردید
مگر علی حده است یعنی ساکن اول مده است و ساکن دوم مدغم و همچنین اجتماع ساکنین جائز است پس چرا واو
و یا را حذف کردند **جواب اول** اجتماع ساکنین علی حده جائز است نه اینکه القای هر دو ساکن واجب است
پس درین صیغ هرگاه کلمه ثقیل شد و طوالت کلمه لازم آمد و دال بر واو یعنی ضمه و دال بر یا یعنی کسره
موجود بود لهذا برای تخفیف واو و یا را حذف کردند **جواب دوم** اجتماع ساکنین علی حده در کلمه واحده
درست است و درین صیغ در دو کلمه است زیرا چه ضمائر کلمه دیگر اند و نون کلمه دیگر و این است وجه حذف
واو و یا در نون ثقیله اما حذف واو و یا در نون خفیفه پس بدخول او اجتماع ساکنین درین صیغ علی غیر حده
لازم آید لهذا حذف کرده خواهد شد **سوال** الف را در تثنیه چرا حذف نکردند با آنکه اجتماع ساکنین علی حده
ای الف و نون مدغم در دو کلمه واقع است و دال یعنی فتحه هم موجود است **جواب** اینجا برای حذف الف مانعی است
و آن التباس آن بواحد ثقیل هم پیدا نیست و بندی از بحث این مقام در مبحث امر انشاء الله تعالی
نوشته خواهد شد **تنبیه** بدانکه حذف واو از جمع مذکر و حذف یا از واحد مؤنث مشروط است بشرط آنکه
واو و یا مده باشد و الا واو و یا را حذف نسازند برای فقدان ضمه دال بر واو باشد و فقدان کسره دال بر یا شود
بلکه برای دفع التقای ساکنین بلحاظ مناسبت او را حرکت ضمه دهند چون اخشون و یا را حرکت کسره چون اخشین

سوال اجتماع ساکنین که اول مده و ثانی مدغم باشد چرا جائز شد جواب بسبب آنکه ساکن دوم که مدغم ست
تلفظ آن نمیشود مگر بتبعیت مدغم فیه نه استقلالا پس گویا در کلام نیست مگر ساکن واحد و نون تقیله
محل ای جاییکه پیش الف افتد مکسور باشد چهار تثنیه ای تثنیه مذکر غائب و تثنیه مونث غائب و تثنیه مذکر حاضر
و تثنیه مونث حاضر و دو جمع ای جمع مونث غائب و جمع مونث حاضر سوال درین شش محل نون ثقیله چرا
مکسور باشد جواب بسبب آنکه نون ثقیله درین صیغها مشابه نون تثنیه ست چرا که هر یکی ازین هر دو
زائد ست و بعد الف واقع شده پس مثل نون تثنیه مکسور شد و در باقی هشت محل ای جاییکه بعد الف
نه افتد یعنی واحد مذکر غائب و جمع مذکر غائب و واحد مونث غائب و واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر و واحد
مونث حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم مفتوح باشد سوال درین هشت محل نون ثقیله چرا مفتوح شد
جواب زیرا چه فتحه اخف الحرکات ست و نون ثقیله ثقیل ست و مشابهت تثنیه هم نیست پس مناسب
که فتحه داده شود و نون خفیفه در محلیکه الف باشد ای درجاییکه قبل نون ثقیله بلا فصل الف باشد در نیاید
و آن شش محل ست چهار تثنیه و دو جمع مونث غائب و حاضر و یونس و بعضی از کوفیین آوردن نون خفیفه
درین هر شش صیغه جائز میدارند و یونس آنرا بحال خود ساکن میدارد و دیگران او را کسره میدهند
و علامه تفتازانی گفته که این مذهب قابل اعتماد نیست زیرا چه مخالف قیاس و استعمال فصحا ست و جواب
میدهد یونس از التقای ساکنین بوجهیکه الف که واقع ست قبل نون بمنزله عدم ست زیرا چه خفیف ست
و قبلش فتحه ست پس گویا که اجتماع ساکنین نیست و صفی بن نصیر مذهب یونس را پسندیده نوشته
سوال درین شش محل نون خفیفه چرا نمی آید جواب بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده ای الف
و نون خفیفه سوال الف را خواه نون خفیفه را چرا حرکت ندادند تا اجتماع ساکنین لازم نمی آید جواب
خواه نون خفیفه را حرکت میدادند خلاف وضع هر یک لازم می آید سوال یکی از الف یا نون خفیفه
چرا حذف نکردند جواب اگر نون خفیفه را حذف میکردند پس غرض الحاق آن فاسد میشد
کذا فی بعض شروح الفصول و اگر الف را حذف میکردند مشابه بواحد میشد سوال
در هر چهار تثنیه میشد و اما در دو جمع مونث غائب و حاضر اگر الف فاصل نشود و نون خفیفه
لازم نباید جواب اول در نصورت لازم می آید اجتماع دو نون زائد و نیز مستکره ست جواب دوم
هر گاه درین دو صیغه وقت دخول نون ثقیله برای دفع اجتماع نونات الف فاصل آورده شد و اولی ثقیله

برای حذف علامت مضارع چرا امر حاضر معروف را خاص کردند **جواب** بسبب کثرت استعمال آن که مقتضی خفت او
ولهذا در امر حاضر مجهول حذف نمیکنند بسبب قلت استعمال آن **سوال** بعد حذف علامت مضارع همزه می آرند پس
تخفیف در لفظ چه شد **جواب** آوردن همزه وصل در هر امر حاضر نیست چنانچه می آید و همزه در حالت وصل می افتد
پس اعتبار را نشاید **سوال** مصنف رح طریقه بنای امر حاضر معروف را چرا در ذکر مقدم کرد **جواب** برای آنکه سوای
آن نزد بعضی داخل در مضارع ست و امر حقیقةً امر حاضر معروف ست ولهذا در تعبیرش میگویند مضارع معروف
یا مجهول بلام امر یعبد ای بعد حذف علامت مضارع بنگر متحرک بماند یا ساکن اگر متحرک بماند آخر را ای لام
کلمه را ساکن کن اگر حرف علت نباشد **سوال** در امر حاضر معروف سکون از کجا رسید **جواب** اصل در افعال
بسبب فقدان معانی موجبه اعراب بنا ست و مضارع بسبب مشابهت تامه با اسم فاعل معرب کرده شده بود چون
علامت مضارع حذف کرده شد مشابهت تامه با اسم فاعل باقی نماند پس آن بنا عود کرد و اصل در مبنی
سکون ست لهذا ساکن کرده شد چون از تعد که مضارع حاضر معروف ست عد ساخته شد و از تضع که مضارع
حاضر معروف ست ضع و در صراح می آرد وعد نوید دادن وضع نهادن هرجا بدانکه یعد را اصل یوعد بود از باب
ضرب یضرب واو افتاد میان یای مفتوح و کسره لازم واو را حذف کردند یعد شد و تعد را اصل توعد بود اگرچه اینجا
قاعده یافته نشد مگر طرداً للباب واو را حذف کردند تعد شد و قس علی هذا اعد و نعد و چون خواستند که امر حاضر
معروف بنا کنند تا علامت مضارع را حذف کردند مابعد آن متحرک ست آخر را ساکن کردند عد شد **سوال**
در یوعد که مضارع مجهول ست چرا برای تبعیت یعد واو را حذف نکردند **جواب** مجهول مغایر معروف
ست بخلاف تعد و اعد و نعد و یضع در اصل یوضع بکسر ضاد بود واو میان یای مفتوح و کسره لازم افتاد
حذف کرده شد یضع گردید و در تضع که اصلش توضع ست اگرچه قاعده یافته نشد مگر طرداً للباب
واو را حذف کردند پس بعد برای رعایت حرف حلق که ثقیل ست کسره ضاد را بفتحه بدل کردند
یضع و تضع بفتح ضاد شد هرگاه خواستند که امر حاضر معروف بنا سازند تا علامت مضارع را حذف
کردند بعده متحرک ماند آخر را ساکن کردند ضع شد **سوال** در یعد و اخوات او چرا برعایت حرف
حلق فتحه ندادند **جواب اول** فتحه برعایت حرف حلق سماعی ست یا قیاسی نیست **جواب دوم** حرف
حلق برای فتحه علت مجوزه ست نه موجبه **سوال** در یذر با وجودیکه حرف حلق نیست چرا فتحه دادند **جواب**
بلحاظ آنکه در معنی یدع ست اگر در آخر او حرف علت باشد ساقط شود زیرا که اگر ساقط نشود معلوم نخواهد شد

که این سکون بجهت بنای امر رسیده است یا همان سکون است که از پیشتر حاصل است چون از تقی و تقی اصل
یوقی بود واو افتاد میان یای مفتوحه و کسره لازم حذف کرده شد و ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند تقی شد
و لتقی در اصل لتوقی بود اگرچه قاعده حذف واو یافته نشد مگر طرداً للباب حذف کردند و ضمه بر یا ثقیل بود
حذف کرده یا را ساکن کردند لتقی شد چون خواستند که امر حاضر معروف بنا کنند تای علامت مضارع را
حذف کردند و بعد آن متحرک است و بآخر کلمه حرف علت است آنرا حذف کرده علامت جزمی سقوط حرف علت
پنداشتند ق شد در صراح می آرد وقایة بالکسر نگاه داشتن و اگر ساکن بماند امی بعد حذف علامت مضارع
نظر کن در عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح همزه وصل مکسور در اول و بجای علامت مضارع در آر سوال
بعد حذف علامت مضارع اگر ساکن باشد همزه وصل چرا می آرند جواب تا ابتدا بسکون لازم نیاید سوال
همزه را چرا بزیادت خاص کردند حرف دیگر را چرا ازین نکردند جواب زیراچه همزه از حروف حلق است و حروف
حلقیه بر حروف باقیه بقوت و شرافت مقدم اند سوال از میان حروف حلق چرا همزه را خاص کردند
جواب زیراچه او بالف بدل میشود و الف حرف علت است پس همزه را مناسبت گردید با حرف علت
که کثیر الدور مستحق زیادت اند لهذا ازدیادش انسب افتاد سوال این همزه را همزه وصل چرا نامیده اند جواب
زیراچه این همزه ما قبل خود را بمابعد خود وصل میسازد و خود از میان بیرون آید و مقابل او همزه قطع است
که مابعد خود را از ما قبل خود قطع میسازد چون همزه بالف فعال سوال فا کلمه را حرکت چرا نه دادند که
ابتدا بسکون لازم نمی آید و حاجت بهمزه نمی افتاد جواب اگر فتحه میدادند التباس بماضی می آمد و حال و
و اگر کسره میدادند در مضموم العین خروج از کسره سوی ضمه لازم می آمد اگر ضمه میدادند در مکسور العین خروج
از ضمه سوی کسره لازم می آمد و باقی ابواب [illegible] را بین یک نمط کردند سوال در اضرب
همزه وصل مکسور چرا آورند جواب اگرچه اصل است همزه وصل … سوال اصل در همزه وصل کسره
جواب زیراچه همزه وصل حرف است و اصل در حروف سکون است و ساکن را وقتیکه حرکت داده شود حرکت
کسره میدهند سوال ساکن را وقتیکه حرکت میدهند کسره چرا میدهند جواب اول …
و کسره هم بمنزله عدم است زیراچه در فعل داخل نمیشود و در اسم در غیر منصرف هم داخل نمیشود و لیکن بمنزله
عدم گردید بدین مناسبت ساکن را حرکت کسره میدهند انتهی بعض حواشی تعلیل البیضاوی جواب
دوم فتح اخف است و ضمه اثقل و کسره متوسط است و خیر الامور اوسطها پس کسره اختیار کرده شد

سوال در افعل مفتوح العین چرا همزهٔ وصل را فتحه نداد ند جواب برای ترک اصل که کسرهٔ همزهٔ وصل ست
وجهی وجیه موجود نبود اصل خود را وا گذاشتند و تغیری نداد ند و اتباع عین امر ضروری لازم نیست
سوال الف ایمن با وجودیکه همزهٔ وصل ست و اصل او کسره ست چرا فتحه داد ندش جواب ایمن جمع
یمین ست و این همزهٔ وصل نیست بلکه همزهٔ قطعی ست بسبب کثرت استعمال بنظر خفت فتحه داده شد
و بهمین جهت در تلفظ حکم همزهٔ وصل پیدا کرده سوال در الف تعریف با وجودیکه همزهٔ وصل ست
و اصل او کسره ست چرا فتحه داد ند نحو الرجل جواب بسبب کثرة استعمال سوال در اکرم چرا همزهٔ
امر را فتحه داد ند با وجودیکه عین کلمه مکسور ست می بایست مکسور میشد جواب این همزهٔ امر نیست بلکه
الف قطعی ست که از تکرم که در اصل تاکرم بود محذوف شد چون علت حذف آن در امر باقی نماند
اعادهٔ آن کرده شد سوال از تاکرم الف را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع همزتین در ااکرم یکهمزه
حذف کرده شد و طرداً للباب جمیع صیغ همچو تکرم و یکرم و نکرم حذف کردند سوال از تکرم چون
امر حاضر معروف بنا کردند تا را حذف کرده همزهٔ محذوفه را باز آوردند و آخر را ساکن کردند اکرم شد
پس وقت بنای امر حاضر معروف از تعد بعد حذف تا واو محذوف را چرا باز نمی آرند جواب اگر واو را
باز آرند بسبب سکونش حاجت همزهٔ وصل خواهد افتاد و اوعد خواهد گردید پس از آن برعایت مضارع که
اصل است اعلال مضارع دیده جاری کرده واو را حذف خواهند کرد پس باز آوردنش ضایع خواهد گردید
لهذا باز نمی آرند کذا قال الرضی سوال در اعلم مثلاً همزهٔ وصلی در خط چرا محذوف نمیشود جواب تا مشتبه
نشود با مر علم یعنی علم سوال از اعراب قطع التباس خواهد شد جواب گاهی اعراب را ترک بسازند
بهمین جهت بلکه برای تفرقه میان عمر بضم عین و فتح میم [illegible] و سکون میم واو را در عمرو بفتح عین
و سکون میم نویسند و اگر اعتماد برای رفع التباس بر حرکت می بود حاجت این تفرقه هیچ نبودی سوال
چرا در عمرو بفتح عین و سکون میم واو را زائد کردند نه در عمر بضم عین و فتح میم جواب برای آنچه در عمرو
بفتح عین و سکون میم اول حرف مفتوح ست و بعد از آن ساکن پس زیادتی واو در ینجا موجب ثقل نیست
بخلاف عمر بضم عین و فتح میم تنبیه اختلاف کرده اند در ینکه همزه حرکت است یا حرف بعضی بر آنند که حرکت است
حرف نیست اگر حرف بودی او را صوتی معین در خط بودی حال آنکه صوتی معین در خط نیست اکثر اهل بر آنند
بآنکه حرف ست زیرا چه گاهی ساکن هم میشود پس اگر حرکت باشد لازم می آید اجتماع نقیضین که حرکت و سکون

کذا فی بعض الشروح و بر وطائفه اولی میتوان گفت که برای حرف صورتی معین بود زیراکه اصل نیارد اگر
کسی تصریح کرده باشد باعتبار اکثر خواهد بود فافهم و آخر را ساکن کن بوجهیکه سابق گذشت اگر حرف علت
نباشد چون از تسمع اسمع و از تضرب اضرب چون خواستند که از تسمع و تضرب بنای امر حاضر معروف سازند
تای علامت مضارع را حذف کردند لعدش سین و ضاد ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه که در تسمع
مفتوح ست و در تضرب مکسور ست همزه وصل مکسور در اول کلمه آوردند و آخر را ساکن کردند اسمع
اضرب شد و اگر در آخر آن حرف علت باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از ترمی ارم و اصل ترمی
بود از باب ضرب یضرب ضمه یا دشوار داشته ساکن کرده ترمی شد چون امر حاضر معروف بنا کردند علامت
مضارع را حذف کردند مابعدش را ساکن یافتند و عین کلمه را مکسور یافته همزه وصل مکسور در اول کلمه در آوردند
و یا که حرف علت ست ساقط شد ارم گردید و از تخشی اخش و اصل تخشی بود از باب سمع یسمع یای متحرک ما قبل
او مفتوح یا را الف کردند تخشی شد چون بنای امر حاضر معروف خواستند تا را حذف کرده مابعد آن ساکن
و عین کلمه را مفتوح یافتند همزه وصل مکسور آوردند و الف را که در آخر کلمه است حذف کردند اخش شد و اگر
عین کلمه مضموم باشد همزه وصل مضموم در اول در آرند سوال مثل اکتب ای مضموم العین همزه را کسره که اصل
است در همزه وصل چرا نداند جواب بر تقدیر کسره خروج از کسره سوی ضمه لازم می آید و این مکروه است سوال
کاف فاصل موجود ست پس خروج از کسره سوی ضمه لازم نمی آید جواب حرف ساکن مانع فاصل قوی
نیست اعتبار ندارد و لهذا اقنوة را بیا بدل کرده قنیه می گویند زیرا که نون ساکن بمنزله معدوم ست
پس واو بسبب کسره ماقبل ای قاف یا شد سوال همزه را فتحه چرا ندادند با آنکه فتحه اخف ست جواب
برای موافقت عین کلمه نیز اگر فتحه میدادند با واحد متکلم مضارع معروف در حال وقف ملتبس میشد و آخر را
ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تنصر انصر تا علامت مضارع را حذف کرده مابعد تا را ساکن
و عین کلمه را مضموم یافتند همزه وصل مضموم در آوردند و آخر را ساکن کردند انصر شد و اگر در آخر او حرف علت
باشد ساقط شود بوجهیکه گذشت چون از تدعو ادع در اصل تدعو بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل بود دشوار داشتند
ساکن کردند تدعو بسکون واو شد چون بنای امر حاضر معروف خواستند تای علامت مضارع را حذف کردند مابعدش
را ساکن و عین کلمه را مضموم یافتند همزه وصل مضموم در اول کلمه آوردند و آخر او حرف علت است ساقط شد
ادع شد چون خواهی امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی لام مکسور در اول و ای فی مضارع آر

سوال درین صیغ علامت مضارع را چرا حذف نکردند جواب بسبب قلت استعمال اینها پس زیادت
حرف در اینها مضائقه ندارد سوال در امر غائب لام امر چرا زائد کردند جواب بمناسبت آنکه لام
از وسط مخارج می برآید و غائب نیز متوسط ست میان متکلم و مخاطب سوال لام امر در مخاطب معروف
نمی آید در مخاطب مجهول چرا زائد گردید جواب در مخاطب معروف بسبب کثرت استعمال خفت کرده شد
و مخاطب مجهول قلیل الاستعمال ست سوال لام امر را باول کلمه چرا آوردند جواب تا از ابتدا کلام معلوم
شود که این نوع دیگر ست از کلام سوال لام جاره بروقت دخول و بر مظهر چرا مکسور میشود جواب بجهت
مشابهت و بالاسم جاره قبت دخول او بر مظهر چون لزید زیرا چه جزم که عمل لام ست مخصوص ست بافعال
همچو جر که عمل لام جر ست مخصوص ست باسماء سوال لام جاره بروقت دخول و بر مظهر چرا مکسور میشود جواب
بهر موافقت عمل خود زیرا چه عمل او جر ست سوال هرگاه لام جاره بر مضمر داخل شود چون له ولک ولهما
چرا مفتوح میشود جواب حروف مفرده بسبب اینکه اگر مبنی بر سکون باشند ابتدا بالسکون لازم خواهد آمد
مبنی بر حرکت شده اند و چون فتحه اخف سکون ست در خفت لهذا در بنا اینها فتحه اختیار کرده شد لذا
قال المحقق اللاهوری فی حاشیة تفسیر البیضاوی سوال این لام جاره با لام تاکید که بر ضمیر داخل شود مشتبه
خواهد شد که او هم مفتوح میباشد جواب ضمیر لام جاره متصل و ضمیر لام تاکید منفصل میشود چون له و لهو
پس امتیاز حاصل ست سوال جر چرا مختص شد باسم جواب زیرا چه جر حاصل اضافت ست و اضافت
خاصه اسم سوال جزم چرا در فعل خاص شد جواب زیرا چه فعل ثقیل ست پس محتاج شد بطرف خفت
باسکان سوال لام امر را بسبب دخول واو یا فا ساکن چرا می کنند چون ولیضرب فلیضرب جواب
واو و فا بمنزله جزء کلمه میشوند که وقف بر اینها بدون کلمه ممتنع ست پس بنظر تخفیف کسره را حذف کردند
چنانکه در فخذ فخذ میگویند و اما ثم پس لام را بر فا حمل کردند بمناسبت میان هر دو که هر دو بر تعقیب
دال اند سوال حرفی از حروف علت مقام لام امر چرا زائد نکردند جواب در خصوصیت در امر غائب اجتماع
دو حرف علت لازم می آید یکی علامت مضارع دوم علامت امر و این ثقیل ست و مخاطب مجهول را
بر وی حمل کردند و آخره الجزم لیکن اگر حرف علت در آخر کلمه نباشد در تعبیر بلفظ جزم تنبیه است بر اینکه
امر بالام معرب ست سوال عامل جزم کدام ست جواب همین لام امر که مشابهت دارد با حرف شرط
همچنانکه حرف شرط بمعنی استقبال می آید همچنان لام امر بمعنی استقبال می آید انما بینهما مشابهت

لام امر عمل حرف شرط میسازد و اگر در آخر کلمه حرف علت باشد ساقط شود زیرا که اگرچه ساقط نشود عمل لام امر
مفهوم نشود چه سکون از پیشتر بود چون لیدع در اصل یدعو بود بضم واو ضمه بر واو ثقیل داشته ساکن
کردند یدعو بسکون واو شد چون خواستند که امر غائب معروف بنا کنند لام امر آوردند و آخر را
که حرف علت بود حذف کردند لیدع شد و لیرم در اصل یرمی بضم یا بود ضمه بر یا ثقیل داشته ساکن کردند
یرمی بسکون یا شد چون لام امر آوردند علامت جزم سقوط حرف علت شد لیرم گردید و لیخش در اصل
یخشی بضم یا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح یا را با الف بدل کردند یخشی با الف گردید چون لام امر آوردند الف ساقط گشت
لیخش گردید و نون تاکید ثقیله باشد خواه خفیفه چنانچه در مضارع می آید ای لیطلب بلکه فرق اینست که حذف واو و یا و
ادخال الف وغیره در امر نیز می آید سوال در آخر امر ضمیر و نون تاکید چرا آورده میشود جواب برای تاکید طلب
زیرا که امر موضوع است برای طلب بحث امر حاضر معروف افعل بکن تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد
مذکر بحث امر حاضر معروف افعلا بکنید شما دو مردان در زمانه استقبال صیغه تثنیه مذکر بحث الخ سوال نون
اعرابی را چرا حذف کردند جواب زیرا که او بدل اعراب است ای رفع و هرگاه اعراب رفت بنا از امر ساقط
میشود نون اعرابی هم ساقط خواهد شد افعلوا بکنید شما همه مردان در زمانه استقبال صیغه جمع مذکر بحث الخ
افعلی بکن تو یک زن در زمانه استقبال صیغه واحد مونث بحث الخ افعلا بکنید شما دو زنان در زمانه استقبال
صیغه تثنیه مونث بحث الخ افعلن بکنید شما همه زنان در زمانه استقبال صیغه جمع مونث بحث الخ سوال نون جمع
مونث را چرا حذف نمی کنند همچو نون اعرابی جواب زیرا که این علامت جمع مونث و ضمیر فاعل است و علامت
تغیر نه پذیرد فائده نزد کوفیین در امر حاضر معروف نیز لام امر داخل میشود و او معرب و مجزوم بلام امر که
مقدر است و اصل افعل لتفعل [illegible] و لام بسبب کثرت استعمال حذف شد و علامت مضارع برای سبب فرق
میان مضارع و امر حذف [illegible] باند فا ساکن با گذیر همزه وصل داخل کرده شد همزه وصل بجای علامت مضارع دلیل می
بقول باری تعالی فلتفرحوا با اظهار لام امر با تای مخاطب این هست قراءة یعقوب بصریان جواب میدهند که
این قراءة شاذه است اعتمادی ندارد دیگر قراء معتبرین فلیفرحوا با یای تحتانیه خوانده اند بحث امر حاضر
مجهول لتفعل باید که کرده شوی تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول لتفعلا لتفعلوا لتفعلی لتفعلا لتفعلن
حاجت بیان معنی این صیغ نیست بحث امر غائب معروف لیفعل باید که بکند آن یک مرد صیغه واحد مذکر
بحث امر غائب معروف لیفعلا لیفعلوا لتفعل لتفعلا لیفعلن لافعل لنفعل مع معانی این صیغ مخفی نیست

بحث امر غائب مجهول لیفعل باید که کرده شود آن بکسر و صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول
لیفعل لیفعلا لیفعلوا لتفعل لتفعلا لیفعلن لافعل لنفعل بحث تیقظ معانی این صیغ ظاهرند فائده
گاه باشد که لام امر را بقیام قرینه ساقط میسازند چنانچه در قول باری تعالی قل لعبادی الذین امنوا
یقیموا الصلوٰة ای لیقیموا الصلوٰة کذا قیل سوال در امر چرا بحث حاضر معروف را علیحده ذکر کرد و بحث
غائب معروف را علیحده جواب زیرا که در صیغه معروفش تغیر تام از فعل مضارع گردیده است
بخلاف صیغه غائب معروف که تغیری ناقص است لهذا جدا جدا ذکر کرد سوال در صیغه متکلم چرا
بحثی علیحده نکرد جواب بسبب قلت عدد اینها و قلت استعمال اینها زیرا چه امر نفس خود قلیل است
بنسبت امر غیر خود را سوال در صیغه متکلم را بضمن بحث غائب معروف چرا ذکر کرد جواب زیرا چه طریقه
بنای امر غائب و امر متکلم یکی است لهذا در یک بحث ذکر کرده شدند سوال طریقه بنای امر حاضر مجهول
و امر غائب مجهول یکی است پس چرا در یک بحث هر دو را ذکر نکرد جواب در معروف هر دو بحث امر حاضر
و امر غائب جدا ذکر کرده شدند پس باتباع او در مجهول هم هر دو بحث امر حاضر و امر غائب علیحده علیحده ذکر
کرده شدند و نهی را نیز بطریق امر مذکور کرده است چنانچه واضح خواهد شد بجهت مناسبت امر و نهی در فعلیت و
انشائیت فقط بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله افعلن بر آئینه بکن تو یکمرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف با نون
ثقیله افعلان افعلن صیغه جمع مذکر حاضر افعلن صیغه واحد مونث حاضر افعلان افعلنان سوال در افعلن لام را حرکت چرا دادند
تا اجتماع ساکنین یعنی لام و نون مدغم لازم نیاید سوال فتحه را چرا خاص کردند جواب بسبب خفت فتحه بثقل نون ثقیله سوال
پیدا گردید سوال در افعلن واو را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع ساکنین ای واو و نون مدغم سوال در افعلن
یا را چرا حذف کردند جواب بسبب اجتماع ساکنین ای یا و نون مدغم سوال در افعلان الف را چرا حذف نکردند
با وجود اجتماع ساکنین ای الف و نون مدغم جواب اول تا التباس بواحد لازم [illegible] سوال نون تاکید در تثنیه مکسور است
و نون تاکید در واحد مفتوح است پس التباس مرتفع شد جواب التباس در کتابت خواهد شد و درین جواب حذف
است زیرا چه التباس در کتابت میان واحد مذکر حاضر و جمع مذکر حاضر نیز موجود است جواب دوم اصل در نون
فتحه است بسبب خفت و در تثنیه نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه در وقوع آن بعد الف
پس وقتی که الف حذف کرده خواهد شد کسره نیز خواهد رفت پس التباس بواحد لازم خواهد آمد جواب سوم
چون الف متصل شده بنا لحیز کلمه گردیده است لفظا و معنی و نون هم شدة اتصال دارد پس فعلان

در حکم کلمه واحده است و تلفظ آن بمرتبهٔ واحد خواهد شد و همچنین اجتماع ساکنین که اول مده و ثانی مدغم باشد
در کلمهٔ واحده درست است سوال اتصال واو در جمع مذکر حاضر افعلن و اتصال یا در واحد مونث حاضر
افعلن مثل اتصال الف است در تثنیه و اجتماع ساکنین هم علی حده است پس چرا واو و یا را بسبب
اجتماع ساکنین حذف کردند جواب چون بدخول نون خفیفه در جمع مذکر حاضر و واحد مونث حاضر
واو و یا بالاتفاق محذوف کرده میشود بسبب لزوم اجتماع ساکنین علی غیر حده پس نون ثقیله را بران
قیاس کردند بعد الف چون نون خفیفه نمی آید لهذا درین باب قیاس بر خفیفه نمی توان کرد پس در تثنیه
الف قبل نون مسلم داشته خواهد شد بحث امر حاضر مجهول بانون ثقیله لتفعلن
باید که هر آئینه کرده شوی تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول بانون ثقیله لتفعلان
لتفعلن لتفعلن لتفعلان لتفعلنان بر شند که معانی این صیغ مخفی نخواهد ماند بحث امر غائب
معروف بانون ثقیله لیفعلن باید که هر آئینه بکند آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب
معروف بانون ثقیله لیفعلان لیفعلن لتفعلن لتفعلان لیفعلنان لافعلن لنفعلن بر بصیر معانی
این صیغ ظاهر اند بحث امر غائب مجهول بانون ثقیله لیفعلن باید که هر آئینه کرده شود
آن یکمرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول بانون ثقیله لیفعلان لیفعلن لتفعلن لتفعلان لیفعلنان
لافعلن لنفعلن بر واقف معانی این صیغ روشن اند بحث امر حاضر معروف بانون خفیفه
افعلن هر آئینه بکن تو یکمرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر معروف بانون خفیفه افعلن صیغه جمع مذکر
حاضر افعلن صیغه واحد مونث حاضر و معانی این صیغ ظاهر اند بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفه
لتفعلن البته باید که کرده شوی تو یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر حاضر مجهول بانون خفیفه لتفعلن
صیغه جمع مذکر حاضر لتفعلن صیغه واحد مونث حاضر و معانی این دو صیغه ظاهر اند بحث امر غائب
معروف بانون خفیفه لیفعلن البته باید که بکند آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب
معروف بانون خفیفه لیفعلن صیغه جمع مذکر غائب لتفعلن صیغه واحد مونث غائب لافعلن لنفعلن
این دو صیغه حکایت نفس متکلم اند و معانی این صیغ ظاهر اند بحث امر غائب مجهول بانون خفیفه
لیفعلن البته باید که کرده شود آن یکمرد صیغه واحد مذکر بحث امر غائب مجهول بانون خفیفه لیفعلن صیغه جمع مذکر غائب
لتفعلن صیغه واحد مونث غائب لافعلن لنفعلن این هر دو صیغه حکایت نفس متکلم اند و معانی این صیغ

برسند که آسان هست و زمانه استقبال را در معانی صیغه های امر ملحوظ باید داشت **فائده** اگر ما سوی جماعتی با
که بعضی از ان حاضر اند و بعضی غائب پس قیاس مقتضی آنست که حاضر را بر غائب غلبه داده بصیغه جمع حاضر
خطاب خواهند کرد و جائز ست در صیغه های فعل کردن لام امر بر مضارع مخاطب تا کلمه تا دلالت بر خطاب
نماید و کلمه لام بر غائب **فصل** انچه گفته شد بحث امر معروف و مجهول حاضر و غائب و متکلم بود چون
خواهی که نهی بنا کنی **سوال** تعریف نهی چیست **جواب** نهی فعلی ست موضوع برای طلب
ترک حدثی که ماخذ آن فعل ست اعم ست از انکه متکلم استعلا کرده باشد یا نه و نزد ارباب اصول
در نهی استعلا ضرور ست **سوال** این چنین افعال را نهی چرا نامند **جواب** زیراچه نهی در لغت بمعنی
باز داشتن از کار و گفت و جز آن کذا فی الصراح و مناسبت میان معنی لغوی و اصطلاحی ظاهر ست
**سوال** بحث امر را بر بحث نهی در ذکر چرا مقدم کرد **جواب اول** برعایت آنکه امر مقدم ست شرعا
بر نهی زیراچه مرد مکلف اولا بامر متعلق بایمان تکلیف داده میشود و هرگاه ایمان آورد پس او را تکلیف اجتناب
از نواهی داده می آید **جواب دوم** بر نهی حرف نهی که مفید معنی عدم ست داخل ست نه بر امر و وجود مقدم
ست بر عدمی باعتبار شرف پس لای نهی لائیکه دلالت بر نهی ارد و قید نهی برای اخراج لای نفی ست
در اول شل ای در اول فعل مضارع در آر **سوال** چرا نهی را از فعل مضارع بنا می کنند نه از فعل ماضی **جواب**
برای مناسبت معنی استقبالیت که در نهی هم زمانه استقبال مستفاد ست **سوال** لای نهی را در اول مضارع چرا
می آرند **جواب** تا بعنوان تکلم مفهوم شود که این نوع دیگر ست از کلام و لای نهی در آخر فعل مضارع
در پنج محل ای در احد مذکر غائب و واحد مونث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم جزم کنند
مثل لم ای چنانکه لم جزم کند اگر در آخر او ای فعل مضارع حرف علت نباشد **سوال** لای نهی چرا جزم
می کند **جواب اول** بجهت مشابهت لا با حرف شرط زیراچه آنچنان که حرف [شرط] نقل میکند مضارع را
سوی معنی استقبال همچنان لای نهی نقل میکند و چون حرف شرط جازم ست لای نهی هم جزم خواهد کرد
**جواب دوم** چون لای نهی ناقص کرد معنی مضارع را که از زمانه حال هم می ساخت زمانه استقبال را باقی داشت
پس لفظ هم نقصانی داد که حرکت را دور ساخت تا نقصان لفظ دلالت کند بر نقصان معنی **جواب**
**سوم** لای نهی مشابه هست بلام امر زیراچه لام امر برای طلب فعل ست و لای نهی برای طلب ترک پس هر دو شریک
شدند در طلب لهذا عمل او نمود **سوال** نهی معرب ست یا مبنی **جواب** نهی معرب ست زیراچه علت اعراب

یعنی مشابهت تامه با اسم فاعل موجود است و چون آنکه بنا بر مضارع بود لیکن مصنف رحمه الله لفظ جزم را
اختیار کرد و نه لفظ سکون و وقف و از هفت محل ای چهار نشیند و در جمع مذکر غائب و مذکر حاضر و واحد
مؤنث حاضر نون اعرابی را هم در تثنیه زیرا چه نون اعرابی بدل اعراب رفع است و هرگاه که لای نهی
اعراب را حذف ساخت پس نون اعرابی را هم حذف کرده و در دو محل ای جمع مؤنث غائب و حاضر
در لفظ مضارع هیچ عمل نکند زیرا چه در جمع صیغه اعراب نیست و نه نون اعرابی در نون تانیث است
فعل مضارع می باید بطور سکون یعنی از حذف واو و یا و الف الف و غیره چهار حرف علت در
می بیاید برای تاکید طلب ترک فعل بحث نهی حاضر معروف لا تفعل مکن تو یک مرد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر بحث نهی حاضر معروف لا تفعلا مکنید شما دو مردان در زمانه استقبال لا تفعلوا مکنید
شما همه مردان در زمانه استقبال لا تفعلی مکن تو یک زن در زمانه استقبال لا تفعلا مکنید شما دو زنان
در زمانه استقبال لا تفعلن مکنید شما همه زنان در زمانه استقبال و معنی هر صیغه لحاظ زمانه بحث با بیا
بحث نهی حاضر مجهول لا تُفعل کرده نشوی تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث
نهی حاضر مجهول لا تُفعلا لا تُفعلوا لا تُفعلی لا تُفعلا لا تُفعلن و معانی این صیغ ظاهر اند بحث نهی
غائب معروف لا یفعل نکند آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب معروف
لا یفعلا لا یفعلوا لا تفعل لا تفعلا لا یفعلن لا افعل لا نفعل و معانی این صیغ روشن اند بحث نهی غائب
مجهول لا یُفعل کرده نشود آن یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب مجهول
لا یُفعلا لا یُفعلوا لا تُفعل لا تُفعلا لا یُفعلن لا اُفعل لا نُفعل و معنی هر یک پوشیده نیست بحث نهی
حاضر معروف با نون ثقیله لا تفعلنّ البته مکن تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی
حاضر معروف با نون ثقیله لا تفعلانّ لا تفعلُنّ لا تفعلِنّ لا تفعلانّ لا تفعلنانّ و معنی هر یک مخفی نیست
بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله لا تُفعلنّ البته کرده نشوی تو یک مرد در زمانه استقبال صیغه واحد
مذکر بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله لا تُفعلانّ لا تُفعلُنّ لا تُفعلِنّ لا تُفعلانّ لا تُفعلنانّ و
هر یک مخفی نیست بحث نهی غائب معروف با نون ثقیله لا یفعلنّ البته نکند آن یک مرد در
زمانه استقبال صیغه واحد مذکر بحث نهی غائب معروف با نون ثقیله لا یفعلانّ لا یفعلُنّ لا تفعلنّ لا تفعلانّ
لا یفعلنانّ لا افعلنّ لا نفعلنّ و معانی این صیغ روشن اند بحث نهی غائب مجهول با نون ثقیله

لا یفعلن البتہ نکردہ شود آن یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی غائب مجہول با نون ثقیلہ
لا یفعلان لا یفعلن لا تفعلن لا تفعلان لا یفعلنان لا افعلن لا نفعلن معانی مستقر نیستند بحث نہی
حاضر معروف با نون خفیفہ لا تفعلن البتہ مکن تو یک مرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر
بحث نہی حاضر معروف با نون خفیفہ لا تفعلن البتہ مکنید شما ہمہ مردان در زمانہ استقبال صیغہ جمع مذکر
بحث الخ لا تفعلن البتہ مکن تو یک زن در زمانہ استقبال صیغہ واحد مؤنث بحث الخ بحث نہی حاضر
مجہول با نون خفیفہ لا تفعلن البتہ نکردہ شوی تو یک مرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث
نہی حاضر مجہول با نون خفیفہ لا تفعلن البتہ نکردہ شوید شما ہمہ مردان در زمانہ استقبال صیغہ جمع مذکر بحث
الخ لا تفعلن البتہ نکردہ شوی تو یک زن در زمانہ استقبال صیغہ واحد مؤنث بحث الخ بحث نہی غائب
معروف با نون خفیفہ لا یفعلن البتہ نکند آن یکمرد در زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی غائب
معروف با نون خفیفہ لا یفعلن البتہ نکنند آن ہمہ مردان در زمانہ استقبال صیغہ جمع مذکر بحث الخ لا تفعلن البتہ
نکند آن یک زن در زمانہ استقبال صیغہ واحد مؤنث بحث الخ لا افعلن البتہ نکنم من یک مرد یا یک زن
در زمانہ استقبال صیغہ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ لا نفعلن البتہ نکنیم ما دو مردان
یا دو زنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمانہ استقبال صیغہ تثنیہ و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث
بحث الخ بحث نہی غائب مجہول با نون خفیفہ لا یفعلن البتہ نکردہ شود آن یکمرد در
زمانہ استقبال صیغہ واحد مذکر بحث نہی غائب مجہول با نون خفیفہ لا یفعلن البتہ نکردہ شوند آن ہمہ مردان
در زمانہ استقبال صیغہ جمع مذکر بحث الخ لا تفعلن البتہ نکردہ شود آن یک زن در زمانہ استقبال صیغہ واحد مؤنث
بحث الخ لا افعلن البتہ نکردہ شوم من یکمرد یا یک زن در زمانہ استقبال صیغہ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و
مؤنث بحث الخ لا نفعلن البتہ نکردہ شویم ما دو مردان یا دو زنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمانہ استقبال صیغہ
تثنیہ و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث بحث الخ فصل اینکہ گفتہ شد بحث نہی معروف و مجہول الخ چون
خواہی کہ اسم فاعل بنا کنی سوال بحث نہی را بر بحث اسم فاعل چرا مقدم کرد جواب زیرا کہ نہی فعل است
و مناسبت با امر فعلیت و انشائیت بخلاف اسم فاعل کہ مخالف امر است سوال تعریف اسم فاعل چیست
جواب اسم فاعل اسمی است کہ مشتق باشد از مضارع تا دلالت کند بر ذاتی کہ قائم باشد بآن فعل
بمعنی حدوث بدون لحاظ التفضیل و زیادتی او بر چیز دیگر و در خالق و رازق و غیرہ کہ صفات الٰہی ہستند

استمرار و دوام بنظر صیغه نیست بلکه باعتبار موصوف اینها که قدیم و دائم است پس این اسم فاعل و فعل
نخواهند شد و همچنین حائض و طالق و امثال آنها که معنی ثبوت در اینها بعارض استعمال پیدا شده‌اند
نه بالوضع و خلیل گوید که اینها اسم فاعل نیستند بلکه اشتقاق اینها از حیض و طلاق همچو اشتقاق دارع
از درع بمعنی صاحب درع پس بمعنی ذو طلاق و ذو حیض باشند اسم فاعل گرفته میشود از مضارع معروف
سوال اسم فاعل از مضارع چرا مشتق شد نه از مصدر و ماضی جواب برای مناسبت تامهٔ اسم فاعل
مر فعل مضارع را در حرکات و سکنات و عدد حروف و وقوع هر دو صفت نکره چنانچه گذشت
سوال از فعل مضارع معروف میگیرند چرا از مضارع مجهول نمی‌گیرند جواب مضارع معروف
منسوب بسوی فاعل میشود همچنین اسم فاعل منسوب میشود بسوی فاعل پس بنا بر مناسبت از معروف
مشتق کردند پس علامت مضارع را حذف کن سوال علامت مضارع را چرا حذف کردند جواب
زیراکه اسم فاعل مضارع نیست پس علامت مضارع هم در و نخواهد ماند سوال از فعل مشتق است اما
الفعل جواب اول از فعل زیراکه اسم فاعل اسم ظاهر است و اسماء ظاهر حکم غائب دارند و غائب
مناسبت دارد جواب دوم در بعض اعیان اسم فاعل منسوب بفاعل جلی میشود پس این فرق
قوی است که از غائب مشتق است بعد از آن فا کلمه را فتحه ده زیراکه فا ساکن است و ابتدا بساکن نا
متعذر است پس حرکت دادندش و فتحه اخف حرکات است درمیان فا و عین الف فاعل در آر سوال
الف را چرا زائد کردند جواب اگر زائد نمی‌کردند و فا فعل را فتحه داده‌اند پس بواحد مذکر غائب ماضی مشتبه
میشد و اگر ضمه میدادند در مضارع بکسر العین بواحد مذکر غائب ماضی مجهول مشابه میشد و اگر کسره میدادند
در مضارع مضموم العین خروج از کسره بسوی ضمه لازم می‌آمد و اگر فا را فتحه داده عین را ساکن میکردند مشتبه
بمصدر میشد سوال الف را بالخصوص چرا خاص کردند جواب الف اول حروف ابجد است با آنکه
زیادتی حرف علت اولی است و الف خفیف است سوال میان فا و عین چرا الف فاعل زائد کردند
با اول کلمه فا را ساکن داشته چرا نیاوردند جواب الف ساکن است ابتدا بالسکون میشد اگر حرکت میدادند
پس بحالت ضمه مشابه میشد بمضموم العین یا امر حاضر معروف در حال وقف و اگر فتحه میدادند مشابه میشد
با متکلم واحد مضارع و بر تقدیر کسره مشابه میشد بمفتوح العین یا مکسور العین یا امر حاضر معروف در حال وقف
سوال الف را در آخر چرا نیاوردند جواب این صورت مشابه میشد به تثنیه مذکر غائب فعل ماضی

سوال میان عین و لام چرا الف آورده‌اند جواب می‌بایست که قبل فا می‌آوردند لیکن طبعی این ممکن نیست
چنانچه گذشت پس بعد فا آوردند که تا اکثر در اول کلمه معلوم شود که این نوع دیگر است از کلمات
و عین کلمه را کسره داده‌اند در حالیکه مضموم العین یا مفتوح العین باشد از الاجال خود داند سوال
عین اسم فاعل را اکثر چرا داده‌اند جواب اگر فتحه میدادند بماضی باب مفاعلت در حال وقف مشابه
میشد و اگر ضمه میدادند ثقیل میشد سوال بتقدیر کسره هم با امر باب مفاعلت در حالت وقف مشتبه
جواب در حالت وقف اگر اسم فاعل معرف باللام است پس بسبب الف و لام از امر باب مفاعلت ممتاز
خواهد شد و اگر نکره است البته التباس لازم خواهد آمد مگر این التباس با مر مضایقه ندارد زیرا چه امر ماخوذ
از مستقبل است و اسم فاعل هم ماخوذ از مستقبل است کذا قیل و میتوان گفت که در حالت وقف اگر
نکره است تنوینش بدل بحرف علت خواهد گردید پس التباس لازم نخواهد آمد قید بر دو لام کلمه ا
تنوین که عبارت است از نون ساکن اند که تابع آخر کلمه باشد و در کتابت نیاید زیاده کن برا اسم
تنوین خاصه اسم است و تفصیلش در کتب نحو باید جست تا اسم فاعل شود سوال اسم فاعل
یا مبنی جواب معرب است که با قبل یا ترا نیست در نحو فاعلت مبنی است زیرا که او نسبت اتصال
تا و تا نیست منزله وسط کلمه گردیده است و بنا بر فتحه برای خفت فتحه است بحث اسم فاعل فاعل
کننده آن یک مرد صیغه واحد مذکر بحث اسم فاعل و آنچه بعضی نوشته‌اند کننده یک مرد در زمان
حال و استقبال صیغه واحد مذکر بحث اسم فاعل انتهی غلط محض است زیرا چه زمانش زمان ماخوذ
بلکه زمان از خارج مستفاد میشود فاعلان کنندگان آن دو مردان صیغه تثنیه مذکر بحث الخ
فاعلون کنندگان آن همه مردان صیغه جمع مذکر بحث الخ فاعلة کننده آن یک زن صیغه واحد مونث
بحث الخ فاعلتان کنندگان آن دو زنان صیغه تثنیه مونث بحث الخ فاعلات کنندگان
آن همه زنان صیغه جمع مونث بحث الخ سوال صیغه اسم فاعل از غیر ثلاثی مجرد چگونه ساخته شود
جواب بنا طلاعش این است که میم مضموم بجای حرف مضارع در اول بیارند و ما قبل آخر را کسره دهند اگر
مکسور نباشد نحو مکرم از یکرم و مدحرج از یدحرج سوال حرفی از حروف علت بعد حذف علامت
مضارع چرا نیاوردند جواب اگر الف می‌آوردند ابتدا بسکون لازم می‌آمد و واو در اول کلمه اندکی است
و اگر یا می‌آوردند بمضارع مشتبه میشد سوال در تخصیص میم چیست جواب برا چه میم قریب المخرج

# تتمة التبیان شرح تتمة المیزان

بسم الله الرحمن الرحیم

هرگاه این ضعیف البنیان بعون معین منان از تحریر شرح میزان موسوم به تبیان فراغ یافته خطور خاطر گردید
که بنده بیان را قبل از شروع بمنشعبه دانستن طریقه بنای اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل هم از تتمات است
نظر بر آن تفصل بطریق تحریر فصول میزان متضمن مسائل این هر سه مشتقات نوشته شرحی بر آن که مغلق بیان
الخسان باشد تحریر نموده اسم متن را تتمة المیزان و شرحش را تتمة التبیان موسوم گردانید
و بهر العین نستعین **فصل** چون خواهی که اسم ظرف زمان و مکان را شاره بسته باینکه ظرف دو قسمست
زمانی و مکانی ظرف زمان آنکه بجواب سوال متی واقع شود چون متی القتال ای فی حین و ظرف مکان آنکه
بجواب سوال این واقع شود چون این بیاع ای فی السوق بنا کنی **سوال** تعریف اسم ظرف چیست جواب
اسمی که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت کند بر زمان وقوع حدث یا مکان وقوع حدث **سوال** از فعل چرا
مشتق میسازند **جواب** بسبب آنکه مناسبت میان ظرف و فعل زیرا که فعل در ظرف واقع میشود **سوال** از فعل
مضارع چرا بگیرند **جواب** بجهت مناسبت میان هر دو در حرکات و سکنات **سوال** یک صیغه را چرا مقرر
کردند که مشترک شد میان ظرف مکان و زمان **جواب اول** بسبب رعایت تثنیة اصل که مضارع هم مشترک است
میان حال و استقبال **جواب دوم** زیرا که فعلی از افعال عباد چنان نیست که زمانی باشد و مکانی نباشد
بالعکس پس رعایت تلازم ظرف زمان و مکان اکتفا بیک صیغه کرده شد علامت مضارع را که یکی از
حروف اتین باشد دور کن چه هرگاه از مضارع تغیر خواهند کرد بقا ر علامت مضارع را وجهی نیست و
مفتوح در اول و ای اول انچه باقی مانده است بعد حذف حرف مضارع در آرای بجای حرف مضارع
**سوال** میم مفتوح چرا آوردند **جواب** بسبب مناسبت اسم ظرف با اسم مفعول زیرا که اسم ظرف دال است
بر ظرف و اسم مفعول دال است بر مفعول و در ظرف فعل واقع میشود همچنان که بر مفعول **سوال** برای مناسبت
اسم مفعول و او اسم مفعول را چرا در اسم ظرف زائد نکردند **جواب** تا التباس اسم مفعول نرود کذا قیل و در این جواب
خدشه ایست زیرا چه اسم ظرف هم با ثلاثی مزید یا ثلاثی مجرد و مزید برد زن اسم مفعول آید با [illegible]
[illegible] التباس میان این هر دو باعتقاد بقرینه میشود همچنان اگر در ثلاثی مجرد هم التباس میشد هیچ قباحتی نبود

لهذا بنظر خفت فتحه عین را اختیار کردند سوال در رمی و یرمی هم توالی کسرات ست جواب
بضرورت خوف لبس اینجا کسره را متغیر نکردند زیراچه اگر در رمی عین را فتحه دهند بماضی باب
مفاعلت مشتبه شود و اگر در یرمی عین را فتحه دهند به یفعل بفتح عین مشتبه گردد سوال
مرمی بفتح عین نیز بمصدر میمی التباس میدارد جواب التباس بمصدر میمی بجهت قلت
مصدر میمی جائز داشته اند سوال در لفیف مفروق که فاکلمه و لام کلمه او حرف علت
ست چرا رعایت فاکلمه نکردند که اسم ظرف او مکسور العین می آید بلکه رعایت لام کلمه
کردند اسم ظرف او مفتوح العین می آرند چون سوقی بفتح قاف جواب زیراچه سوقی بفتح قاف
از سوق بکسر قاف خفیف ست و خفت مطلوب ست کذا فی شرح الزنجانی پس اینچه بعضی از فضلا
ظرف وقی یقی سوق نوشته اند غلط فهمیده اند و مضاعف که ظرف او هم مطلقا بفتح عین
آید چون مفر از یفر جای گریختن و وقت گریختن و مقر از یقر جای آرام گرفتن و وقت
آرام گرفتن همچنین ست و بیخ گنج و مضاعف آنکه دو حرف از حروف صحیح آن از یک
جنس باشند و لام کلمه را تنوین ملحق کن زیراچه تنوین خاصه اسم ست تا اسم زمان و مکان
گردد بحث اسم ظرف مفعل جای کردن و زمانه کردن صیغه واحد بحث اسم ظرف
مفعلان دو جای کردن و دو زمانه کردن صیغه تثنیه بحث و اسم ظرف مفاعل همه جای
کردن و همه زمانه کردن صیغه جمع بحث اسم ظرف چرا نکه نیست اسم ظرف منقسم بدو قسم
مذکر و مؤنث زیراچه تذکیر و تانیث مشتقات باعتبار فاعل ست و در اسمای ظروف فاعل
ماخوذ نیست پس دو قسم کردن آن خطاست ف آنچه مذکور یافت تفصیل اسم ظرف
ثلاثی مجرد بوده اما از غیر آن پس اسم ظرف هر باب ثلاثی مزید و رباعی مجرد یا مزید بروزن
اسم مفعول آن باب می آید چون از یکرم مکرم و از یصرف مصرف و از دحرج مدحرج و قس
علی هذا سوال چرا بوزن اسم مفعول می آرند نه بروزن اسم فاعل جواب زیراچه
اسم مفعول با اسم ظرف مناسبتی دارد چنانچه گذشت و نیز اسم مفعول بسبب فتحه ما قبل آخر
بنسبت اسم فاعل خفیف ست و خفت مطلوب می باشد سوال درین هنگام میان اسم
مفعول و اسم ظرف التباسی پیدا شد جواب بهر رفع این التباس اعتماد بر قرینه و مقام

کرده اند **فصل** اینچه گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم آله بنا کنی **سوال**
تعریف اسم آله چیست **جواب** اسم آله اسمی است که ساخته شود از فعل مضارع تا دلالت
کند بر واسطه فعل ای چیزیکه بذریعه و استعانت او فعل ای حدث از فاعل صادر شود و علامه
تفتازانی نوشته که آله نمی شود مگر در افعال متعدیه علاجیه که اثرش تا مفعول رسد **سوال**
از فعل چرا مشتق میسازند **جواب** بجهت مناسبت میان آله و معنی آله **سوال** از
مضارع چرا میگیرند **جواب** بسبب آنکه اسم آله دال است بر آنکه آله واسطه میشود در
میان اثر فاعل تا مفعول و بر مفعول دال است اسم مفعول پس میان اسم آله و اسم مفعول
مناسبتی شد و اسم مفعول ماخوذ است از مضارع علامت مضارع را که یکی از حروف اتین
باشد حذف کن زیرا که مضارع باقی نمانده تغیر یافته و میم مکسوره در اول او خواهی در اول
آنچه باقی مانده است بعد حذف حرف مضارع در آنجای حرف مضارع **سوال** میم را چرا
زائد کردند **جواب** الیق بزیادت حروف علت بودند و زیادتی آنها ممکن نیست چنانچه
تفصیل آن در تبیان شرح میزان در بحث اسم مفعول نوشته شده است پس میم را
که مناسب واو است زائد کردند **سوال** میم را مکسور چرا کردند **جواب** میم را اگر
مفتوح میکردند با اسم ظرف و اگر مضموم میکردند با اسم مفعول باب افعال ملتبس میشد
لهذا مکسور میکردند **سوال** میم مکسور را در اول چرا آوردند **جواب** تا از عنوان ملفظ
معلوم شود که این صیغه اسم آله است **سوال** میم را اگر در اسم ظرف مکسور و در اسم آله
مفتوح میکردند هیچ التباس لازم نمی آمد **جواب** ظرف کثیر الاستعمال است از هر باب می آید
بخلاف اسم آله پس فتحه مناسب ظرف شد **سوال** در مفعال چرا کسره دادند زیرا چنانچه اگر فتحه
میدادند فرق از ظرف بسبب زیادتی الف حاصل میشد **جواب** در مفعال نیز میم را کسره دادند
تا حکم باب آله مختلف نشود و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد ای مضموم و یا مکسور بود
و اگر مفتوح باشد بحال خود ماند و لام کلمه را تنوین ملحق ساز زیرا چه تنوین خاصه اسم است تا
اسم آله پیدا شود **بحث اسم آله** مِفعَل بکسر میم و سکون فا و فتح عین مهمله ای آله کردن
صیغه واحد بحث اسم آله مفعلان دو آله کردن صیغه تثنیه بحث اسم آله مفاعل بفتح میم و کسر

عین مهمله ای همه آله کردن صیغه جمع بحث اسم آله وگاه باشد که بعد عین کلمه الف زیاده کنند

یا بعد لام کلمه تا زیاده کنند پس دیگر صیغه اسم آله پیدا شوند تصریفه مِفعال مِفعالان

مفاعیل مِفعلة مِفعلتان مفاعل وآنچه شارح محقق نوشته که جمع مِفعلة مفاعیل ست خلاف

تصریحات قوم ست **سوال** در مفاعیل یا از کجا رسید **جواب** هرگاه وقت ساختن جمع

مفعال عین را کسره دادند الف مفعال بسبب کسره ما قبل یا شد **ف** بصریان میگویند

که اصل وزن اسم آله مِفعل ست واما مِفعال ومِفعلة پس هر دو فرع مِفعل ست زیرا

فرع مجرد میشود ونزد سکاکی اصل وزن اسم آله مِفعال ست ومِفعل مختصر اوست که الف را

بلا عوض حذف کردند وهمین ست مختار حضرت بحر العلوم قدس سره ودر مِفعلة تا عوض الف

محذوف زائد کرده شد وبهمین جهت در مِقول ومِقولة در امثال آن تعلیل نکردند

که در اصل مِقوال ست وآنجا وقوع ساکن بعد واو مانع تعلیل یافته میشود وشیخ ابن حاجب

گفته که صیغه مسطوره اسم آله مِفعل ومِفعال ست واما مِفعلة تا پس سماعی ست وکثر آمده

ست اسم آله بر وزن فِعال بکسر فا چون سراد آنچه بدان فرو زنند در زاویه را کذا فی

منتهی الارب وخیاط ای آله دوختن وجمع آن فعائل بفتح فا ست واما مرقاة پس بفتح میم

وهم بکسر میم مستعمل ست در صورت اول اسم ظرف ست ای مکان صعود ودر صورت ثانی

اسم آلت الحاصل مرقاة ای آله صعود پس ثانی واحد یعنی نردبان را باعتبار مرقاة

ومِرقاة بکسر میم توان گفت کذا فی شرح النبهانی(?) وبعضی اسما بر وزن مُفعُل بضم میم

وضم عین یعنی آله فعل یافته شدند چون مُدُق ای آله کوفتن ومُنخُل ای آله بیختن وصاحب

فصول گفته وفانیها(?) حکم کرده ومِدق بکسر میم وفتح عین موافق قیاس هم آمده ست کذا قیل

واما مکحلة ومدهن ومسعط پس از مشتقات واسماء آله نیستند بلکه جوامد اند موضوع برای آلات

مخصوصه وظروف معینه نه برای وساطت بحدوث فعل ای حدث پس مکحلة آلتی ست

ای ظرفی ست که سرمه دران میکنند ومدهن آلتی ست ای ظرفی ست که دران روغن داشته شود

از شیشه وغیر آن ومسعط آلتی ست ای ظرفی ست که دران سعوط داشته شود وآن دارویی ست

که در بینی ریخته شود پس اگر سرمه مثلا در ظرف دیگر غیر آنکه موضوع ست برای سرمه نهند

آنرا انکه انگو نیدکه اتقال سیبویه از لحقات اسم آلست مفعول بفتح فا که موضوع ست برای چیز
که بدو فعل کرده شود چون وقود ای چیزیکه افروخته میشود لبوی آتش مفعلة چون مکحلة

ای سرمه دان **فصل** آنچه که گفته شد بحث اسم آله بود چون خواهی که اسم تفضیل بنا کنی
**سوال** اسم تفضیل چیست **جواب** اسم تفضیل اسمیست که ساخته شده باشد از
فعل مضارع برای چیزیکه قائم باشد به آن فعل ای حدث با دلالت بر زیادتی او بر دیگری
در حدث نحو زید افضل من عمرو ای زید زیاده است از عمرو در فضل **سوال** از فعل مضارع
چرا میگیرند **جواب** بسبب مناسبت او با اسم فاعل و او از فعل مضارع ماخوذ ست
**سوال** اسم تفضیل را برای تفضیل مفعول چرا نساختند **جواب** تا التباس نرود در اضرب
مثلا که بمعنی زاید زننده است یا زائد زده شده **سوال** عکس چرا نکردند یعنی برای تفضیل
مفعول مقرر میکردند برای تفضیل فاعل **جواب** چون فاعل مقصود اصلی و عمده است
که جزو جمله است و کلام بدون آن تمام نمی شود بخلاف مفعول که فضله است و بدون آن
کلام تمام میشود لهذا رعایت فاعل نموده افعل را برای تفضیل فاعل قرار دادند **سوال**
اشهر یعنی مشهورتر و اشغل یعنی مشغول تر و اعذر یعنی معذورتر و مانند آن برای تفضیل
مفعول آمده است **جواب** شاذ است علامت مضارع را حذف کن زیرا چه ابتدا از مضارع
تغییر ملحوظ است پس بقای علامت آن گنجایش ندارد و همزه اسم تفضیل که قطعی است
در حال وصل مفتوحه در اول او ای در اول آنچه بعد حذف علامت مضارع باقی مانده است
در آر بجای علامت مضارع **سوال** همزه را چرا بزیادت خاص کردند **جواب** لائق زیادت
حروف علت اند و زیادت آنها ممکن نیست چنانچه در بیان مفصلا بیان کرده شد
پس همزه که اقوی است و با الف مناسبت دارد مناسب افتاد که زائد کرده شود **سوال**
همزه را در اول کلمه چرا آورند **جواب** تا از عنوان کلمه معلوم شود که اسم تفضیل است
و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد ای مضموم یا مکسور بود و اگر مفتوح باشد بحال خود بگذار
برای شناخت و لام کلمه را بحالت خود ای رفع بگذار تا اسم تفضیل مذکر پیدا شود در ضمن گفته
اند اقتصار کرده اند و تفضیل [illegible] اسم تفضیل بر افعل از برای اختصار بحث اسم تفضیل مذکر افعل

ای بسیار کننده یک مرد صیغه واحد مذکر بحث اسم تفضیل افعلان ای بسیار کنندگان دو مردان صیغه
تثنیه مذکر بحث الخ افعلون و افاعل ای بسیار کنندگان همه مردان صیغه جمع مذکر بحث الخ اول
جمع مذکر سالم ست که بنا واحد در وی سالم است و صیغه دوم جمع مذکر تکسیر ست که در صیغه
واحد سالم ست نماند و تغیر یافته و چون صیغه مؤنث از اسم تفضیل بنا کنی بعد حذف علامت مضارع
فا را ضمه ده زیرا که چون علامت مضارع بسبب وقوع تغیر در صیغه مضارع حذف کردند فا کلمه
ساکن ماند و زائد کردن حرفی بسبب اختلاط در صیغه مؤنث از وجه مذکر مناسب نه افتاد لهذا
حرکت فا کلمه را ترجیح دادند و چون ضمه قوی ست و اول کلمه متحمل آن می تواند شد لهذا ضمه را
اختیار کردند و عین کلمه را ساکن کن زیرا که بسبب ضمه فا کلمه ثقل پیدا شد پس بسکون عین
کلمه تعادل گردید و بعد لام الف مقصوره که علامت تانیث ست و آن الفی ست که بعد او
همزه نباشد لاحق کن و چون ما قبل الف فتحه می باید لهذا لام کلمه را فتحه ده تا اسم مؤنث
گردد بحث اسم تفضیل مؤنث فعلی بسیار کننده یک زن صیغه واحد مؤنث
بحث اسم تفضیل فعلیان بسیار کنندگان دو زنان صیغه تثنیه مؤنث بحث اسم تفضیل
فعلیات و فعل بسیار کنندگان همه زنان صیغه جمع مؤنث بحث اسم تفضیل اول صیغه
جمع مؤنث سالم ست و دوم صیغه جمع مؤنث مکسر ست و نمی آید اسم تفضیل از غیر ثلاثی
یعنی ثلاثی مزید و رباعی مجرد و مزید سوال چرا از غیر ثلاثی مجرد نمی آید جواب زیرا که
محافظت جمیع حروف ثلاثی مزید و رباعی در افعل ممکن نیست چه این وزن زائد از سه
حرف را گنجایش ندارد و اگر بعض حروف را زائد میکردند التباس پیدا شد میان رباعی
و ثلاثی مزید فیه و مجرد معلوم نمی شد که این حروف موجوده تمام حروف هستند یا بعض
سوال از اعطاء اعطی اسم تفضیل مستعمل شده ست گفته میشود اعطاکم للدینار و همچنین
اخصر از اختصار یعنی مختصر تر و افلس از افلاس یعنی مفلس تر جواب شاذ ست و
نزد سیبویه از افعال قیاسی ست زیرا چه بنای آن از افعال تغیری نیست بلکه حذف
یک همزه در آن جائز ست چنانچه در مضارع متکلم باب افعال یک همزه را حذف میکنند و
نیز جائز داشته اند بنا افعل التفضیل از ما فی الباب ثلاثی مزید فیه چون الفعل

و استقبل قیاسا و شیخ رضی قول مرا نپسندیده و نزد جمهور طریق بنا ر اسم تفضیل از ابواب
غیر ثلاثی مجرد آنست که اولا اسم تفضیل از ثلاثی مجرد که دران معنی قوة باشد یا حسن
یا قبح باشد بنا سازند بعد ازان مصدر همان باب غیر ثلاثی مجرد را تمیز آن نمایند چنانچه
گفته شود زید اشد بیضا استخراجا و عمرو اشد منه اکراما و قس علی هذا و از ثلاثی مجرد که معنی
لون و عیب باشد این هست مذهب البصریین و اما کوفیین پس جائز میدارند بنا ر
اسم تفضیل از دو لفظ یعنی سواد و بیاض ای اسود و ابیض زیرا چه این هر دو اصل
الوان هستند پس جائز ست که ثابت شود برای اینها چیزی که ثابت نشود مر غیر
اینها را و از اهل لسان اسم تفضیل ازین دو لفظ مسموع هم شده هست و بصریان آنرا شاذ
گویند سوال چرا از لون و عیب نزد بصریان اسم تفضیل نمی آید جواب از لون
و عیب افعل صفت مشبه می آید چون احمر و اعمی پس اگر افعل تفضیل آید التباس شود
سوال چرا او لا افعل تفضیل را نه آوردند جواب فعل صفت دلالت می کند بر مطلق
ثبوت و افعل تفضیل دلالت میدارد بر ثبوت مع زیادة و مطلق مقدم هست بر خاص
سوال احمق و ابله اسم تفضیل آمده هست و حال آنکه عیب هست جواب این عیب
باطنی هست و از عیب باطنی اسم تفضیل می آید و مراد از عیب در کلام متن عیب ظاهری
هست و کسانیکه عیب را مقید بظاهری نمی سازند جواب میدهند که این الفاظ
بطریق شذوذ آمده اند و از افعال ناقصه این هست مذهب بعضی بگمان آنکه افعال ناقصه
بر زمان دلالت می کنند نه بر حدث و افعل دال بر حدث هست و نزد بعضی از کان اسم تفضیل
خواهد آمد و رای شیخ رضی بدین جانب هست زیرا چه افعال ناقصه دلالت بر حدث می کنند
و از فعلی که قابل زیادة و نقصان نباشد پس نخواهد آمد اسم تفضیل از مات یموت و غرب
یغرب و از فعل منفی تا التباس لازم نیاید چه فعل منفی دال بر نفی هست و افعل دال بر اثبات
هست و از افعال غیر متصرفه چون نعم و بئس چه هرگاه صیغه های دیگر مثل امر و اسم فاعل
و اسم مفعول و غیره با وجود شدت احتیاج بدینها ازین افعال نیامدند پس اسم تفضیل که بدینها حاجت
اولی نخواهد آمد تنبیه بدانکه قواعد این فن کلیه عقلیه نیستند که منتقض نشوند و ادله و توجیهات

که ذکر آنها در تبیان و درین تتمة التبیان کرده شده است از قبیل نکات بعد الوقوع
مستغنی از وقوف الوف شکر خالق هر صغیر و کبیر است که این رسالهٔ مختصره بماه جمادی ثانیه
سنه ۱۲۷۶ هجری در بلدهٔ دار السرور جونپور بمدرسهٔ حنفیهٔ امامیه جناب مستطاب قدردان
فضلاء رتبه شناس علماء مورد الطاف ایزدی مهبط اعطاف سرمدی مخزن فیض
کرم صاحب جود و همم حاج حرمین زبدهٔ کونین جناب حاجی محمد امام بخش صاحب
زید قدره فی النشأتین بانجام و اختتام رسید امید از ناظران بالانصاف آنست
که اگر خطائی یابند باصلاح آن شاد فرمایند و اگر نفعی بردارند بدعای خیر یاد فرمایند صلی الله
تعالی علیه و علی آله و اصحابه اجمعین ؏

**خاتمة الطبع** شکر ایزد منان که کتاب مستطاب بعد تبیان و تتمهٔ تبیان مسمی
به تبیان شرح میزان مع تتمة التبیان شرح تتمة المیزان از افادات فطین بی‌همال زکی
دوران جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول حاجی حافظ مولانا ابو الحسنات
محمد عبد الحی ادام فیضه العلی سابق ازین بار اول حسب اجازت جناب مصنف
ممدوح در سنه ۱۲۸۰ هجری و بار ثانی حسب اجازت جناب مولوی محمد خادم حسین صاحب
در سنه ۱۲۸۶ هجری بمطبع اسدی بطبع آمده مفید انام گشت و بسی
از مبتدیان از آن فوائد بر داشتند چون درین روزها
کدامی نسخه‌اش باقی نمانده بود و شوق طالبان
از حد افزون گشته لهذا حسب اجازت
جناب مصنف ممدوح و جناب محمد خادم حسین صاحب
کمترین حافظ محمد عبد الستار خان [illegible]
مرة ثالثة [illegible] شعبان [illegible]
بمطبع [illegible]
[illegible]

جائز نیست برای فرق میان معلوم و مجهول چون مدید مدید آل معلله اصلش مدید بود ماضی معلوم است از باب
نصر یعنی کشیدید دراز کردن آن یکبرد چون خواستند که ادغام کنند دال اول را بعد اسکان در دوم ادغام کردند
مدّ شد این مثال آن قاعده است که دو حرف از یکجنس بهم آیند بسبیل لزوم در یک کلمه و هر دو متحرک باشند
و احتمال هست که این مثال قاعده اولی باشد پس اصلش مدد بود بر وزن فعل بسکون عین مصدر پس
اول را در دوم ادغام کردند مدّ شد **قوله** یمدّ اصلش یمدد بود مضارع غائبه معلوم است از باب نصر یعنی میکشد
و دراز میکند و خواهد کشید و دراز خواهد کرد آن یکبرد ضمه دال اول را نقل کرده بما قبل دادند در دوم ادغام کردند
یمدّ شد این مثال آن قاعده است که دو حرف از یکجنس بهم آیند بسبیل لزوم و هر دو متحرک باشند و ما قبل او ساکن
باشد بسکون غیر لازم و باقی امثله گذاشته شد **قوله** اگر دو حرف متقارب در مخرج حکم دو حرف متجانسین دارند
در ادغام چون خواهند که میان متقاربین ادغام کنند حرف اول را از جنس دوم سازند بعده ادغام کنند بشرطیکه مانع
یعنی مانع از قیاس باشد یا اول صاحب صفتی باشد که ثانی آن هم باشد که در آن اول ... جنس دوم نخواهند
کرد چنانچه گذشت چونکه این بحث طویل بود و موقوف بر معرفت مخارج و صفات است درین مختصر گنجایش
نبود لهذا مصنف گذاشته و چونکه قواعد ادغام تمام شد و آنچه گفته بود دلها و مثالها آورده و گفت چون عبتّ
و لبتّ عبتّ در اصل عبدت بضم تا بود چون دال و تا از یک مخرج بهم آمدند دال را تا کردند و تا را در تا ادغام
کردند عبتّ شد صیغه واحد حکایت نفس متکلم ماضی معلوم از باب نصر یعنی بندگی کردم لبتّ
در اصل لبثت بضم تا بود چون ثا و تا صحیح متقارب المخرج بهم آمدند ثا را تا کردند و تا را در تا ادغام کردند لبتّ شد
صیغه واحد حکایت نفس متکلم ماضی معلوم از باب سمع یعنی درنگ کردم عبتّ مثال دو حرف مختلف
از یک مخرج است و لبتّ مثال دو حرف متقارب در دو مخرج است بدانکه در ادغام متجانسین در
یک حرف مدغم را در کتابت ابراز نکنند چون مدّ در ادغام متقاربین ابراز کنند چون عبدتّ و لبثتّ
و در دو کلمه مطلقا ابراز کنند خواه در متجانسین باشد چون قد دخلوا خواه در غیر متجانسین چون قد جاؤا بدانکه
این همه که درین بحث مذکور شد بیان قوانین مضاعف بود اما حکم مضاعف رباعی هم چو حکم صحیح است در روی تعلیل
و تغیر نمی افتد چون زلزل و ... زیرا که شرط در ادغام آنست که میان دو حرف مدغم و مدغم فیه فاصله نباشد
و در رباعی فاصله حرف باشد **تمهید** چونکه مصنف درین قواعد وجوب و جواز و امتناع ادغام
اشاره نکرد بعد اتمام قواعد خواست که درین باب این را بطور قاعده کلیه بیان کند پس گفت هر جا که حرکت

حرف دوم واجب ست ادغام هم واجب ست چون مدّ بنا بر آنکه وجوب ادغام و جواز و امتناع آن باعتبار
حرکت حرف دوم ست از دو حرف که یکجنس اند واجب ست نه جایز و ادغام نیز واجب ست نه جایز مثل مدّ
که ماضی معلوم ست از باب نصر حرکت حرف دوم واجب ست از جهت بنا و همچنین ردّ و اعدّ و امدّ و شدّ
و همچنین [illegible] هر جا که حرکت حرف دوم جایز ست ادغام نیز جایز ست چون لم یمدّ یعنی
بلفظیکه حرکت حرف دوم از دو حرف که از یک جنس اند جایز ست ادغام حرف اول در حرف دوم جایز ست
و این در فعل ست که جازم بران جزم کرده باشد و در لفظیکه مبنی بر ساکن ست چون امدد پس در لم یمدّ اصلش
لم یمدد بود پس حرف دوم بجهت عامل جازم ساکن شد جایز ست حرکت دادن حرف دوم وقت التقای
ساکنین چون امدد القوم پس اگر در لم یمدّ ادغام کنند حرف دوم را حرکت دهند ضمه از جهت متابعت ما قبل
و فتحه بنا بر اخف الحرکات و کسره از جهت آنکه اصل ست در تحریک ساکن و نیز گویند لفک ادغام پس درین لفظ
هم حرکات ثلثه آخر جایز ست و هم سکون آخر لفک ادغام بنا بر آنکه هر مضارع که مضموم العین باشد در وی چهار
وجه روا ست ترک ادغام و ادغام با ضم حرف ثانی بواسطه متابعت عین کلمه و فتحه حرف ثانی بنا بر اخف
الحرکات و کسره از جهت آنکه اصل ست در تحریک ساکن و همچنین در امر از مضارع مضموم العین و در
مضارع مکسور العین و مفتوح العین سه وجه روا ست و همچنین در امر آنها و هر جا که حرکت حرف دوم ممتنع ست
ادغام نیز ممتنع ست چون مددن [illegible] ممدود و مثل [illegible] اسم مفعول یعنی بازداشته شده از باب افتعال
و [illegible] بلفظیکه حرکت حرف دوم از دو حرف که از یک جنس ممتنع ست ادغام حرف اول در حرف دوم
نیز ممتنع ست و این در فعل ست که تای ضمیر یا نون آن یا وی متصل شود چون مددن ضمیر جمع مونث غایب
ماضی معروف از باب نصر یعنی دراز کردند آن زنان پس درین صیغه حرکت دال دوم ممتنع ست و نیز اورا
متحرک نتوان ساخت زیرا که اگر متحرک باشد چنانچه فتحه ازین هم آید توالی اربع حرکات ثقیل ست و نون ضمیر
جمع مونث غایب اگرچه کلمه علیحده ست اما از جهت شدت امتزاج با کلمه دیگر کالجزء کلمه شده پس مددن اگرچه
در واقع دو کلمه ست که مدد دوم نون لاکن از برای شدت اتصال بمنزله کلمه واحد ست بواسطه آنکه فعل بفاعل
احتیاج بسیار دارد [illegible] فاعل فعل ست و این مثال آن کلمه ست که سکون ثانی در یک کلمه باشد و مثال آن
کلمه که سکون ثانی در دو کلمه باشد چنانکه رسول الحسن پس درین لفظ نیز حرکت لام دوم ممتنع ست زیرا که
تعریف برای ادغام متحرک نشود پس ادغام ممتنع ست و همچنین مشهور ست و در بعضی لغت ادغام نیز آمده ست

کہ این موضعی ست کہ محققین در ان اضطراب کردہ اند زیراکہ نحویین متفق اند برین کہ ادغام درین صورت صحیح نیست
و قرا متفق بر اینکہ ادغام صحیح ست و شیخ شاطبی این ہر دو قول را جمع کردہ و گفتہ کہ قرا از ادغام اخفا ارادہ کردہ اند
و ادغام این از آنجہت گویند کہ قریب بادغام ست و نحویین از ادغام ادغام محض ارادہ کردہ اند ازینجہت نزدیک ایشان
ادغام درینصورت جائز نیست و ابن حاجب گفتہ کہ این جواب اگرچہ نیک ست بحسب ظاہر مگر ثابت نمیشود کہ قرا
از ادغام منع کردہ اند بلکہ ادغام کردہ اند ادغام صریح پس اولی ست رد بر نحویین زیراکہ قول ایشان حجت نیست مگر
عند الاجماع و از قرا جماعت ست از نحویین پس اجماع ایشان حجت نباشد مع مخالفت قرا و از قید حرف صحیح
احتراز شد از انکہ ما قبل اول متجانسین ساکن حرف صحیح نباشد کہ ادغام در آنجا جائز ست خواہ مدہ باشد چون قال لہم
و قیل لہم و الغو و داو و دو یا ساکن لین باشد غیر مدہ چون ثوب بکر و از قید ساکن احتراز شد از انکہ ما قبل متجانسین متحرک
باشد کہ درینصورت نیز ادغام جائز ست چون کمثل طبع علی قلوبہم **قولہ** یا دو ہمزہ باشد چون قد جاء اشراطہا جاء بجیم ماضی
معلوم ست از باب ضرب و اجوف یائی و مہموز اللام در اصل جیئی بود یا متحرک ما قبلش مفتوح یا را بالف بدل کردند جاء شد
بمعنی آمد اشراط بفتح ہمزہ و سکون شین معجمہ و را و طای مہملتین بمعنی نشانہا جمع شرط بفتحتین و ہا ضمیر مونث غائبہ
مراجع بہ ساعۃ قیامت و این کلام عبارت ست از مصحف مجید درینصورت نیز ادغام ممتنع گردید برای عدم حصول تخفیف
در ادغام بنا بر انکہ ہمزہ ساکن کہ بعد آن ہمزہ متحرک باشد یا در یک کلمہ بود یا در دو کلمہ پس اگر در یک کلمہ بود و ادغام کردہ شود و اول
در ثانی و قتیکہ آن دو ہمزہ در ان صیغہ باشند کہ موضوع بر تضعیف باشد چنانکہ عین کلمہ باب تفعیل چون سآل
کہ ادغام درینصورت واجب ست زیراکہ اگر ادغام نشود لازم آید خلاف وضع چنانکہ در تخفیف ہمزہ گذشت و اگر
آن دو ہمزہ این چنین نہ واقع شوند ادغام جائز نیست قرأی بر وزن قمطر و اگر در دو کلمہ باشد چون اقرء آیۃ و اقرئی
ایاک نزد اکثر عرب واجب ست تخفیف ہمزہ نہ ادغام و ہمین مذہب یونس و خلیل ست و مصنف نیز مذہب ایشان اختیار
کردہ ازینجہت از ادغام ہمزہ امتناع نمودہ و سیبویہ گفتہ کہ ادغام واجب ست وقتیکہ اول ساکن باشد اقرء آیۃ گفتہ کہ جائز ست
وقتیکہ ہر دو متحرک باشند چون قرء ابوک و ہمین مختار ست و رضی نیز ترجیح کردہ چنانکہ گذشت و سیرافی توہم کردہ
سیبویہ از ادغام **قولہ** یا اول مدہ باشد یعنی یا دو حرف متجانس بودہ کلمہ جمع شوند و اول متجانسین مدہ باشد فی یوم
فی یکید فا فی نیست از حروف جارہ یوم بفتح یای تحتانیہ و سکون واو بمعنی روز مجرور ست درینصورت ہم ادغام
ممتنع ست از برای آنکہ ہرگاہ ادغام مدہ کنی فضیلت مدہ ست کہ حاصل بود مدہ را فضل از اجتماع لہذا درینصورت
ادغام جائز نیست و این مثال مدہ یای ست و واوی چون قالوا و ما لنا و مثال الفی نیست زیراکہ ادغام الف محال

اول و ثانی ممکن نیست زیراکه ثانی ساکن است و در ادغام لازم است که مدغم فیه متحرک باشد نه ساکن و قسم دوم حذف
در مضارع یعنی قیاسی نیست هرجا که دو تا در اول کلمه جمع شوند روا باشد که یکی را حذف کنند برای تخفیف چون
تنزل و تتنا هی که اصل آن است که در هر لفظیکه دو تای فوقانی در اول کلمه جمع شوند روا است که هر دو را نگاه دارند
زیراکه همین اصل است و ادغام ممکن نیست از جهت لزوم ابتدا بسکون چنانچه گذشت و روا است که یکی از دو
تا حذف کنند برای خفت از بهر آنکه اجتماع مثلین موجب ثقل و گرانی است و اختلاف است در آنکه محذوف کدام
یکی از دو تا است پس پیش بعضی بصریان محذوف تای دوم است بواسطه آنکه تای اول حرف مضارع است و
علامت استقبال و حذف او موجب اخلال است و بعضی گفته که محذوف اول است و ثانی از نفس کلمه و حذف او
موجب خلل است و چون اول بهتر است بواسطه آنکه گرانی بواسطه تای دوم رسیده است پس حذف کردن او انسب
است چنانکه در تنزل که اصل تتنزل بود مضارع معلوم مؤنث غائبه از باب تفعل یا مخاطب واحد است و صحیح
اگر خواهی گوئی تتنزل بدو تا و اگر خواهی تنزل بیک تا بدانکه در تتنزل و تتباعد که مضارع مجهول اند از باب
تفعل و تفاعل دو تا در اول کلمه بهم آمده اند حذف یکی از آنها جائز نیست درین قاعده قیدی که بیک است که هر دو تا در
صیغه معلوم باشد چه در صیغه مجهول جمع شده اند لهذا حذف یکی از آنها جائز نشد سوال درین چه علت
حذف و چه عدم حذف یکی از آنها چرا جائز نشد جواب در صیغه مجهول اگر تای اول حذف کنند التباس صیغه
معلوم همین باب لازم می آید و اگر تای ثانی حذف کنند التباس بصیغه مجهول از باب تفعیل یا مفاعلت لازم آید
لهذا حذف جائز نشد سوال عکس چرا نکردند جواب صیغه معلوم سابق است از صیغه مجهول برای اینکه
مجهول بنا کرده میشود از معلوم لهذا اول در صیغه معلوم حذف یکی از آنها روا داشتند و تناهی بتا و نون و الف
همچون تتنزل الا این لفظ از باب تفاعل است و ناقص یائی اصلش تتناهی بدو تای فوقانی و یا
متحرک و تناهی بیک تا بفتح اول و کسر چهارم بمعنی بپایان چیزی رسیدن و باز داشتن چیزی و باز ایستادن آیت
در جای جمع تفهم و پوشیده نیست لفظیکه در لفظ تناهی است زیراکه در آخر کتاب آورده است دلالت میکند
بر انتهای یعنی این کتاب بنهایت رسیده فقط

تمت

## خاتمة الطبع

لله الحمد والمنة که کتاب لاجواب در مسائل صرف انتخاب مسمی عمده شرح زبده
حاوی مسائل صرف ونحو برقواعد حنفیه بحرینه از تصانیف عالم باعمل فاضل اجل مفتی احکا
شرع صاحب تقوی وورع ماهر علوم عقلی ونقلی جناب مفتی مولانا محمد رحمت الله صاحب لکهن
فرنگی محلی دام فیضه که برای افاده مبتدیان شرح فرموده حق تالیف آن بمالک مطبع علوی لکهن
خاکسار محمد علی بخش خان عفا الله عنه الرحمن هبه فرموده لهذا به اشاعت آن دفعه اول [illegible]

## اشتهار

بخدمت صاحبان مطابع نزدیک ودور وتاجران عالی همم ذوی مقدور التماس است که ا
راه کرم گستری حسب منشاء قانون ۲۰ سنه ۱۸۴۷ع کسی صاحب قصد طبع آن نفرمایند هرقدر
نسخه که تاجرانه مطلوب شوند بارسال خط پیڈ بقیمت مناسب از مطبع علوی مقام لکهنو کر [illegible]
محمد علیخان طلب فرموده گیرند انشاء الله تعالی بکفایت تاجرانه بخدمت شریف خواهد رسید
ودر صورت وقوع خلاف عوض نفع نقصان متصور است فقط مرقوم ۱۲ - مارچ سنه ۱۸۷۳ع

العبد
محمد علیبخشخان مالک مطبع علوی

واسطے سند اس امر کے کہ یہہ کتاب چھپی ہوئی
مطبع علوی کی ہے مہر مطبع ثبت کیگئی فقط